

در جستجوی عدالت

سامی روشن



در جستجوی عدالت

سامی روشن
(ع-روشن توده)

بخش سوم
نشر:
چاپ اول

حق چاپ محفوظ است

4 روزی از روزهای زندگی
5 ماجرای کموسیون نظامی
7 جنگ سراسرس ح.د با کومه له
8 اعزام به جنوب کردستان (منطقه شلیر)
9 چند اشتباه مهلك در جنگ با حزب دموکرات
10 یک جنگ سرنوشت ساز
12 کنگره پنجم کومه له و کنگره دوم حزب کمونیست ایران
13 مرگ د.جعفر شفیعی
14 فاجعه حلبجه و تراژدی گردان شوان
16 ارزیابی کوتاه از فاجعه
17 عملکرد و پراکتیک تشکیلات
18 سیاست و تاکتیک های ما
19 کنگره ششم کومه له
20 ترور صدیق کمانگر و غلام کشاورز
21 شروع بحران و اختلافات داخلی
22 فراکسیون کمونیسم کارگری
24 انشعاب در حزب کمونیست ایران
25 حکا و کومه له بعد از انشعاب
26 تشکیل حزب کمونیست کارگری
27 تداوم بحران و انشعابات مکرر
28 یک اظهار نظر مختصر
30 کناره گیری از حزب
32 در آینه تاریخ

روزی از روزهای زندگی

منطقه مالومه و محلی که ما در آنجا سکونت گزیده بودیم برای من و شاید برای بسیاری دیگر فراتر از یک اردوگاه معمولی بود. رویدادها و اتفاقات خوب و تلخ سکونت در آنجا برای همگی ما بجای خود، که بسیاریند. قصد پرداختن مفصل به آنها در اینجا مورد نظر نیست؛ بلکه در یک بعد محدود به یکی دو اتفاق و خاطره که جایگاه و معنی خاص و خصوصی تری نزد من پیدا کردند، اشاره‌ای خواهم داشت. مسئله‌ی چگونگی تخلیه اردوگاه و رویداد های حاشیه آن هنوز در ذهنم تجسم درد آوری دارند؛ مدتی بود اردوگاه مالومه به نسبت گذشته ناامن تر شده بود. نیروهای قرارگاه رمضان و فرماندهان آن همراه با نیروهای اتحادیه میهنی برای اجرای عملیات مشترک علیه عراق (ضربه زدن به پالایشگاه نفت شهر کرکوک) شبانه از مسیر نزدیک به اردوگاه ما عبور و اطراق می نمودند و عملاً کاری از دست ما ساخته نبود. از این می گذرم که هرچند در آن مقطع خطر جدی ما را تهدید نمی کرد؛ اما چنین کاری از جانب اتحادیه میهنی قبیح و شرم آور بود. می گویم در آن مقطع چرا که اتحادیه میهنی در شرایط و مقطعی دیگر دست همین نیروهای قرارگاه رمضان را باز گذاشت تا به اردوگاه مرکزی ح.ک در اطراف شهر "کوی سنجق" حمله کند؛ لکه ننگی ماندگار در تاریخ. همزمان با این تحركات اردوگاه ما گاه و بی گاه بطور متناوب توسط هر دو دولت عراق و ایران با سلاح های سنگین توپ باران میشد. در یک مورد از این توپ باران ها تعدادی از رفقای ما جان باخته و زخمی شدند. عارف مولانائی کادر برجسته منطقه کامیاران و دو پ.م زن به اسامی "کزال و ویدا گرجی" که خواهر هم بودند از جان باختگان این حملات بودند. عارف را از نزدیک می شناختم. کاراکتر و شخصیت متین و آرامی داشت، مروج و مبلغی برجسته و سخنور و سخنران کم نظیری بود. چهره‌ای شناخته شده در جنوب کردستان و محبوب مردم کامیاران. شرایط سخت و مشقت باری بود که همگی ما در آن لحظات در آن بسر می بردیم در نهایت این وضعیت ما را ناچار نمود که تصمیم به سبک نمودن و تخلیه اردوگاه بگیریم. تخلیه اردوگاه مالومه اقدامی دردناک و آزار دهنده و درعین حال پروسه‌ای بسیار پر دردسر برای ما بود در فاصله‌ی زمانی کوتاه بدون هیچ گونه آماده سازی قبلی دشمن، آنجا را ترک و سپس تخلیه کامل نمودیم. محل اسکان بعدی نامعلوم بود. دولت عراق هنوز با مکان هائی که ما برای استقرار در نظر گرفته بودیم مانع تراشی می کرد، بطور موقت چند محل از جمله یک هتل مخروبه و بدون امکانات در سلیمانیه را به ما پیشنهاد نمودند که مجبور به قبول موقت آن شده بودیم. خلاصه با وضعیت بسیار نابسامان و ناخوشایندی روبرو شدیم، که توصیف دقیق تر آن نیاز به توضیحات بیشتری دارد. این اتفاق و تکرار آن از طریق بمباران هوائی و شیمیائی اردوگاه مرکزی محل سکونت بعدی ما در منطقه رانیه "بوتی" نشانگر و بیانگر این حقیقت و واقعیت بود که دولت های ایران و عراق همیشه از فرصت های مناسب استفاده می کردند تا به جریان ما ضربه و لطمه وارد کنند. و به یک معنی هیچ کدام از اردوگاه ها و مقرات محل استقرار ما در خاک عراق هیچ وقت از امنیت لازم برخوردار نبودند.

همزمان با این و درست در حول و حوش چنین وضعیتی مدتی قبل از تخلیه اردوگاه مالومه مادرم به دیدار من آمده بود/ هدف از آمدنش در این شرایط انتقال فرزند یک ساله‌ی ما به نزد خود در کردستان ایران بود. بخاطر شرایطی که داشت تنها ۳ تا ۲ روز نزد ما ماندگار شد. تصور اینکه یک کودک در سن یک سالگی از پدر و مادرش جدا شود و به یک نفر دیگر سپرده شود که هنوز از دید وی غریبه‌ای بیش نباشد، مسئله‌ای عذاب آور برای مدت طولانی، برای ما شد. تصمیمی از روی ناچاری که به آن تن دادیم. آن روزها به سختی سپری میشدند. روزهایی که کمتر کسی احساس درونی و واقعی ما را درک میکرد؛ مگر پدر و مادرها و کسانی که همان سرنوشت را پیدا کرده بودند. نمی دانم چنین تصمیمی تاجه اندازه درست بود. اما عوارض و تأثیرات بسیار مخرب و عمیق و طولانی مدتی بدنبال آورد. مادرم تعریف میکرد؛ در طول تمام مسیر طولانی چند روزه تا شهر سنندج بچه برای مادرش گریه کرده بود. برای مدت مدیدی مریض میشد و مصیبت ها و عوارض دیگر متعاقب آن و... هنوز با وجود گذشت سالها از این ماجرا فکر کردن به آن ما را عمیقاً متأثر میسازد.

اما موضوعی که به حدود بیش از دو سال قبل از آن برمیگشت کاملاً متفاوت و یکی از رویدادهای مهم زندگی شخصی برای من بود. با وجود کار و مشغله‌های فراوان در موقعیتی قرار گرفته بودم که توصیف آن، کار آسانی نیست! من برای بار دوم در زندگی مفهوم دوست داشتن و عشق را احساس و تجربه می کردم. وضعیتی که قبلا در زندگی با آن روبرو شده بودم. تکرار چنان وضعیت مشابهی مرا هم زمان دچار نوعی هیجان

توأم با اضطراب کرده بود. جریان بدین گونه بود. در آن هنگام فکر کنم من از معدود اعضای غیرمتأهل مرکزیت بودم. در قالب شوخی به من گفته میشد که وقت آن رسیده که من هم زندگی مشترک تشکیل بدهم و باید فکری برای آن کرد. روابط نزدیک و بسیار صمیمانه بین ما موجب طرح چنین مسائل شخصی هم میشد. اما هیچ وقت تصور نمی‌کردم که روزی این نوع مباحث بین ما به واقعیت و امری جدی تبدیل شود. قرار بود یک واحد از طرف منطقه موکریان برای تعویض واحد حفاظتی به اردوگاه مالومه اعزام شود. در قالب همین نوع شوخی‌ها یکی از دوستان بسیار نزدیک و صمیمی، خصوصی به من گفت شما هنوز مثل من آشنائی زیادی با رفقای منطقه موکریان ندارید. اما من از نزدیک همه-ی آنها را می‌شناسم. در میان واحدی که برای حفاظت اردوگاه مالومه فرستاده میشود، من کسی را می‌شناسم که هم خود و خانواده‌اش مورد اعتماد تشکیلات از هر لحاظ هستند. خلاصه تعریف و تمجید زیادی از آنها. بعد از کلی بحث و اما و اشاره تازه من متوجه منظور وی شدم. آخرین جمله سخنانش را هنوز در خاطر دارم که خطاب به من گفت: "اگر او را دیدید. بعد از آن هیچ وقت در مورد ایشان با من صحبت نکن، چون معنایش این است کار دست داده است". بعد از چند هفته واحد موکریان که از ناحیه سقز تعیین شده بود به اردوگاه مالومه رسید یکی از روزهای گرم تابستان بود که واحد مذکور به اردوگاه "گومه سه رد" که ما در آنجا مستقر بودیم آمدند و آنها را از نزدیک ملاقات کردیم. بعد از این ملاقات بود که در فاصله زمانی کوتاهی زندگی شخصی من دستخوش تغییر زیادی گردید و وارد فاز جدیدی شد و مشغله‌های تازه اضافه شدند. بیاد حرف‌های دوستم افتادم این ملاقات کار دستم داده بود، با وجود تمام سخت‌گیری‌هایی که برای خود قائل میشدم، نتوانستم علاقه خودم را پنهان کنم به وی گفتم حق با ایشان بود و بلافاصله اضافه کردم که پنجاه درصد قضیه حل است. وی با همان شوخی‌های همیشگی گفت این پنجاه درصد اصلاً مهم نیست، بدنبال پنجاه درصد دیگر آن باش.

ماجرا به اینجا ختم گردید بعد از گذشت سه ماه اطلاعیه مراسم ازدواج ما در اردوگاه مالومه به تابلوی اعلانات زده شد و با شرکت ساکنین اردوگاه مراسم به یاد ماندنی برای ما ترتیب دادند. یکی از دوستان شوخ طبع با طنز در همان مراسم گفته بود "ناگهان شعله‌ای در اردوگاه مالومه برافروخته شد و دل توده‌ها را روشن ساخت" شعله اسم دختری بود که من در اولین دیدار و آشنائی به وی علاقه شدیدی پیدا کرده بودم و با ایشان ازدواج نمودم. اکنون بیش از ۳۵ سال است با هم زندگی را با تمام افت و خیزها، لحظات لذت بخش و سخت و تلخ آن ادامه میدهیم، حاصل این زندگی دو فرزند دختر به اسمی "ژیوار و ویرا" است. شعله و خانواده‌اش اهل شهر سقز و همگی آنها به تشکیلات علنی پیوسته بودند. مادرش "فاطمه عباسی" بخاطر کومه له دو سال زندان کشیده بود. مادری به معنی واقعی کلمه نمونه و مورد احترام همه؛ و پسر بزرگش به اسم "یحیی ایرجی" در جوانی و در سن ۲۵ سالگی در صفوف کومه له جان باخته بود.

سکونت و زندگی چند ساله در مالومه مملو از حوادث و اتفاقات گوناگون چه خوب و چه بد چه جمعی و چه شخصی در آن روزگار برای ما بود. این رویدادها و یاد و یاد آوری‌های آن برای من ارزشمند و ماندگار هستند.

ماجرای کمیسیون نظامی

در کنگره چهارم کومه له که در منطقه‌ای محرمه و خالی از سکنه در کردستان عراق به اسم "شینکاو" برگزار شد، برای پیشبرد بهتر امور حزبی ایجاد کمیسیون‌های ویژه و تخصصی برای عرصه‌های مختلف ضروری و توصیه گردید. با شروع کار در جمع رهبری کومه له همان-طور که انتظار میرفت در تقسیم کار داخلی مسئولیت کار نظامی به عهده من سپرده شد. به منظور پیشبرد این امر برای اولین بار در کومه له یک کمیسیون نظامی در جوار کمیته مرکزی سازمان داده شد. این کمیسیون دو وظیفه اساسی بعهده داشت. اول مشورت دادن به ک.م. در امور نظامی، دوم کمک به تدوین و تدقیق استراتژی و تاکتیک جنگی ما در آن شرایط. اعضای این کمیسیون در اوایل تا آنجا در خاطرمان مانده باشد بجز من افراد زیر بودند. حسین مرادبیگی، عبدالله دارابی، احمد فاطمی، فرهاد شعبانی، رسول حامدی و... بدلیل آشنا نبودن به چنین شیوکاری در حوزه اختیارات و نحوه دخالت‌گری در شروع کار، با کمی مشکل روبرو شدیم؛ با روشن نمودن چهارچوب وظایف و اختیارات خیلی زود این مسائل حل شدند؛ اما پیرامون تنظیم و تدوین استراتژی و تاکتیک نظامی کماکان اختلاف نظر بین ما وجود داشت.

از یک طرف تحلیل‌های غیر واقعی و به درجه ای ذهنی از اوضاع و نتیجه‌گیری‌های غیر عملی در پیش بردن سیاست جنگی ما مطرح میشدند؛ برای مثال اجرای طرح‌های نظامی برای آزاد نمودن بعضی مناطق و حفظ آنها در داخل کردستان پیش کشیده می‌شد، که با تناسب قوا و امکانات و وضعیت واقعی ما همخوانی چندانی نداشت. اقبالاً تا آن زمان مناطق آزاد زیادی را در دست داشتیم، اما حفظ آنها برایمان ممکن نشده بود. حال که ناچار گشته بودیم نیروهایمان را در خارج مرزهای کردستان مستقر سازیم با چه ارزیابی واقع‌بینانه‌ای قادر به این کار میشدیم؟ در آن زمان در میان نیروهای اپوزسیون بویژه سازمان مجاهدین هم چنین تفکرات و ارزیابی‌هایی وجود داشت. البته با این تفاوت که آنها با کمک نیروهای عراق و پشتیبانی مستقیم لجستیکی و تسلیحاتی زیادی این کار را انجام می‌دادند. آنها هر از گاهی در نواحی مرزی ایران و عراق در اطراف قصر شیرین و مندلی حرکت‌هایی را سازمان می‌دادند؛ و هر بار هم به دلیل تحلیل‌ها و ارزیابی‌های نادرستی که از اوضاع و تناسب قوا داشتند، با دادن تلفات و زیان‌های بسیار بالائی موجب شکست‌های بزرگی می‌گردیدند. ما نه تنها از چنین امکانات و روابطی با دولت عراق برخوردار نبودیم، چنین سیاستی هیچوقت برایمان قابل قبول و پذیرفتنی نبود؛ و هیچکسی در صفوف ما چنین روابط و سیاستی را مطرح نکرد از طرف دیگر و در مقابل آن بها ندادن و عدم استفاده از تئوری جنگ مانند هر عرصه‌ی دیگر فعالیت و مبارزه، در مقابل تکیه‌ی صرف بر تجربه‌گرائی مطلق خود را نشان میداد. ادامه دادن به جنگ بدون نقشه و آینده‌نگری محصل چنین تفکر و دیدگاهی بود. برای نمونه پیش برد و تداوم تاکتیک‌های جنگ، حضور در همه جا و بدون توجه به اهداف و استراتژی جنگی مناسب و به امکانات و محدودیت‌های پیش رو و ندیدن و رعایت نکردن فاکتور فرسایش نیروها. این نوع جدل‌ها، مباحث کشفی را در میان ما دامن زده بود. این مباحث به جایی نرسیدند. بعد از شش ماه که هم‌زمان بود با شروع جنگ تحمیلی حزب دموکرات، عملاً کمیسیون نظامی منحل شد.

در نهایت ک.م. کومه‌له یک استراتژی و سیاست تا حدودی واقع‌بینانه‌تری را منطبق با شرایطی که در آن قرار داشتیم تصویب نمود. اساس آن پیش برد یک جنگ پارتیزانی در مناطق اشغالی بود. حضور واحدهای نظامی ما در میان مردم و در نواحی مختلف و در فصل‌هایی از سال مطابق برنامه و نقشه عمل‌های تعیین شده با در نظر گرفتن وضعیت جغرافیائی و ژئوپلیتیک منطقه به سیاست اصلی ما تبدیل شد. حضور واحدهای ما تنها وظایف نظامی نداشتند. حفظ ارتباط و تماس با مردم و انجام وظایف تبلیغی و حتی کارهای تشکیلاتی و تدارکاتی به شرط اینکه امنیت آنها را به مخاطره نیندازد، بخش مهمی از مأموریت این واحدها بود. ما استراتژی نهائی خود را تلاش برای خاتمه دادن به اشغال کردستان و بیرون راندن نیروهای اشغال‌گر از کردستان تعیین و تعریف کرده بودیم. تحقق چنین استراتژی و سیاستی یعنی شکست دشمن تنها و صرفاً از طریق جنگ و فعالیت نظامی ممکن نبود. هم‌زمان با کار و فعالیت نظامی، تأکید بر عرصه‌های دیگر از جمله تلاش برای ساختن یک تشکیلات وسیع خصوصاً در شهرها و مراکز اصلی، کوشش در جهت بوجود آوردن و سازماندهی تشکل و ارگانهای توده‌ای برای راه اندازی مبارزات و حرکت‌های مدنی و اجتماعی، و هماهنگ نمودن فعالیت‌های نظامی با این عرصه‌ها پایه و اساس جهت‌گیری ما را تشکیل میداد.

ضرورت دایر نمودن اردوگاه‌های مرزی برای مناطق و نواحی مختلف و استفاده از چنین مکان‌هایی برای استراحت و تجدید قوا بخصوص در فصل زمستان که هوا سرد و امکان ماندگار شدن در مناطق داخلی و اشغالی کم بود، نتیجه‌ی این مباحث و تصمیمات بود.

اداره و کنترل جنگ بخصوص جنگ پارتیزانی تنها از طریق بیسیم و از راه دور کار آسانی نیست؛ عهده دار شدن مسئولیت نظامی کومه‌له برای من که تا آن لحظه یک فرمانده نظامی عملی و میدانی و بیشتر در محل و منطقه و از نزدیک کار و فعالیت کرده بودم وظیفه ساده‌ای نبود. با وجود این تلاش می‌کردم که تا جایی هم که ممکن و لازم باشد، در مأموریت‌های گوناگون و در مناطق مختلف حضور عملی هم پیدا کنم. با تحمیل جنگ سراسری حزب دموکرات به کومه‌له در آن هنگام من اغلب اوقات در مأموریت و در داخل و بویژه در مناطق جنوب کردستان بودم که در ادامه، به این جنگ اشاره‌ای کوتاه به آن خواهیم کرد.

جنگ سراسری ح.د با کومه له

افراد مسلح حزب دموکرات در منطقه اورامان (نوسود\شوشمی) با حمله به پ.م کومه له یک جنگ ناخواسته دیگری را در پائیز سال ۱۳۶۳ به ما تحمیل نمودند. در این جنگ تحمیلی چند نفر از طرفین کشته و هم‌زمان چند نفر از پ.م کومه له توسط حزب دموکرات اسیر و سپس به طرز فجیعی اعدام میشوند. یکی از اعدام شدگان از رفقای مسلح زن به اسم طلعت بیساران بود.

در ابتدای شروع این حادثه کمیته مرکزی کومه له طی نشستی اضطراری برای تصمیم‌گیری پیرامون موضوع فوق تشکیل جلسه داد و ضمن محکوم نمودن این جنایت رسماً و علنی طی اطلاعیه‌ای روبه بیرون به حدکا هشدار داد؛ در صورتی که عاملین این جنایت هر چه زودتر معرفی و مجازات نشوند، کومه له این جنایت را بی پاسخ نخواهد گذاشت. بلافاصله بعد از این اطلاعیه از جانب اتحادیه میهنی کردستان عراق و شخص جلال طالبانی که در آلمان مرکزیت آنها در اطراف منطقه مالومه با ما فاصله زیادی نداشتند، هیأتی به نزد ما فرستادند؛ به منظور جلوگیری از ادامه جنگ و تشنج پیش‌نهاد میانجی‌گری و تشکیل هیأت تحقیق را دادند، که ک.م کومه له هم آنرا پذیرفت.

جنگ حدکا علیه ما یک اقدام ابتدا به ساکن نبود. اقبلاً هم این حزب در مناطق دیگر چنین جنگ‌هایی را در ابعاد متفاوتی به کومه له تحمیل نموده بود، اما در این مورد تفاوت آن بود که حزب دموکرات درست بعد از کنگره ششم خود به چنین اقدامی مبادرت ورزیده بود. حدکا در پلنوم بعد از کنگره شش مصوبه‌ای تصویب کرده بود که در صورت بروز درگیری در هر نقطه‌ای از کردستان یک جنگ سراسری با کومه له را پیش خواهد برد. و این در واقع بهانه‌ای شد که این حزب برای محدود نمودن این جنگ کوچک‌ترین اقدامی نکند. و قضاوت دیگران و هشدارهای کومه له را برای معرفی و مجازات عاملین و مسببین این جنایات نادیده بگیرد.

با وجود اینکه مدارک و اسناد و شواهد عینی مبنی بر تأیید این جنایت‌ها در نتیجه‌ی تحقیق کمیسیون متشکل از نمایندگان اتحادیه میهنی و چند جریان دیگر موجود بود و گزارش این تحقیقات قابل دسترس و در اختیار عموم گذاشته شد، اما رهبری این حزب با انکار و نادیده گرفتن آن عملاً از این جنایت‌ها حمایت نمود و به هشدارهای کومه له وقفی ننهاده و توجه و اعتنائی نکرد. بدین گونه حوادث فوق موجب سرآغاز یک جنگ سراسری گردید. جنگی که جنبش در کردستان را وارد مرحله‌ای جدید و بسیار سخت و دشوار نمود.

اعزام به، جنوب کردستان (منطقه شلیر)

جنگ با حزب دموکرات اجتناب ناپذیر شده بود. در جلسه کمیته مرکزی کومه له، همه‌ی اعضای آن بر این مسئله توافق نظر داشتیم که علیرغم تلاش‌های دیپلماتیک ما برای جلوگیری از جنگ، این حزب به خواست مشروع کومه له تن نخواهد داد؛ جنگ در بعد محلی و منطقه‌ای محدود نخواهد ماند و حزب دموکرات مطابق سیاست و نقشه قبلی اعلام شده‌ی علنی خود آنرا به یک جنگ سراسری تبدیل خواهد کرد. لذا ما هم باید کل تشکیلات را برای مقابله با این جنگ تحمیلی آماده سازیم. به منظور آماده سازی با چنین شرایطی ابتدا به چند نفر از اعضای ک.م که من هم جزء افراد فوق بودم مأموریت داده شد که ضمن بررسی دقیق شرایط نظامی و امکانات و توانمندی جنگی حزب دموکرات در مناطق مختلف کردستان، طرح نظامی مقابله با این حزب را آماده و به جلسه‌ی آتی ک.م ارائه نماید. این طرح تحت نام "ژیلوان" تهیه شد و به تصویب رسید. در این طرح کردستان به سه منطقه تقسیم شده بود. مناطق شمال کردستان که ح.د از نفوذ و نیروی بیشتری برخوردار بود؛ مناطق جنوب کردستان که کومه له نیرو و نفوذ اصلی را داشت و بالاخره مناطق بینابینی یا حائل که می‌توانست تناسب نیرو و متغیر باشد. برای هر کدام از مناطق فوق سیاست و برنامه‌های نظامی کنکرتی هم در نظر گرفته شده بود.

به منظور توجیه و آماده سازی تشکیلات به من مأموریت داده شد تا به داخل و به منطقه جنوب بروم. در آن هنگام نیروهای ما و ح.د در منطقه-ای محرمه خالی از سکنه در داخل کردستان عراق به اسم "شلیر" مستقر بودند، و به مثابه پشت جبهه از آن استفاده می‌شد. کمیته جنوب کومه له و کمیته جنوب ح.د به اسم "آژوان" در این منطقه حضور داشتند. کمیته جنوب کومه له عبارت بودند از: طاهر خالدی، حبیب گویلی و عبدالله

هوشیاران؛ که البته فکر کنم به دلایل پزشکی ع. هوشیاران همان وقت به بخش دیگر تشکیلات مرکزی منتقل شد. کلیه نیروهای جنوب را آنها هدایت و رهبری میکردند.

با ورود به منطقه شلیر و مشخص تر " آوالان " که کمیته جنوب در آنجا مستقر و اردوگاه زده بود، مفصل آنها را با جزئیات از تصمیمات ک.م. کومه له در قبال ح.د و مشخص تر طرح " ژیلوان " مطلع ساختم. تا آنجا که خاطر م باشد هیچ کدام با این تصمیمات ک.م. مخالفتی نکردند. در ارتباط با طرح "ژیلوان" بطور کنکرت در جنوب طرح حمله و تصرف اردوگاه و مقر کمیته جنوب این حزب جزئی از کار و برنامه‌ی ما بود؛ که قبل از شروع جنگ در مناطق دیگر می‌بایستی ملزومات و چگونگی جزئیات اجرای آن را آماده می‌کردیم. همراه با کمیته جنوب ضمن تمرکز دادن به نیروها، ابتدا طی جلساتی با مسئولین بخش‌های مختلف در یک سطح کلی آنها را نیز در جریان موضوع قرار دادیم. قبل از اجرای طرح هم با کلیه پ.م صحبت شد در تاریخ اول فروردین ماه ۱۳۶۴ - ۲۵ روز بعد از شروع درگیری در منطقه اورامان اردوگاه و مقر اصلی کمیته جنوب حزب (آژوان) واقع در محلی به اسم " نر مه لاس " مورد حمله نیروهای ما قرار گرفت. هم‌زمان به منظور سرگرم نمودن و جلوگیری از آمدن نیروی کمکی با نیروی کمتری عملیات کوچکی روی اردوگاه دیگر ح.د. مستقر در (میشیاو) که فاصله زیادی به نر مه لاس نداشت، انجام دادیم. طی نبردی سخت و چند ساعته اردوگاه نر مه لاس به تصرف پ.م کومه له درآمد. در اینجا ضرورتی به پرداختن به چگونگی حملات و درگیری‌های بعدی دیگر ما در مناطق داخلی و اشغالی نمی‌بینم و شاید جداگانه در بررسی جنگ دموکرات با کومه له اگر لازم باشد به خسارات و زیان‌های فراوان آن خواهیم پرداخت. جنگ در اکثر مناطق کردستان ادامه پیدا کرد و در شرایط بسیار سخت و دشواری ما در دو جبهه هم با ح.د و هم با نیروهای اشغال گر ح. اسلامی درگیر بودیم. بعد از چند ماه برای شرکت در پلنوم ک.م. به اردوگاه مرکزی در کردستان عراق برگشتم .

چند اشتباه مهلک در جنگ با دموکرات

جنگ حزب دموکرات با کومه له به مدت چند سال طول کشید. در مجموع با شکست این حزب در رسیدن به اهداف اعلام شده‌ی خود مبنی بر جلوگیری از فعالیت و حضور کومه له در کردستان تمام شد. حزب دموکرات پاکسازی نیروی نظامی کومه له از صحنه‌ی کردستان را به عنوان اهداف نظامی خود از رادیو و دیگر رسانه‌های تبلیغی بطور علنی بیان می‌کرد. در پروسه‌ی جنگ نه تنها به اهداف اعلام شده خود دست نیافت، از لحاظ نظامی به این معنی شکست خورد. از لحاظ سیاسی منجر به انشعاب در میان آنها گردید. و در نهایت کومه له با اعلام آتش بس یک- طرفه و قبول آن از جانب بخش انشعابی این حزب عملاً جنگ خاتمه پیدا کرد.

این جنگ تلفات و خسارات زیادی را بدنبال داشت. تا آنجا که به جریان ما مربوط می‌شود بخش قابل توجه این خسارات مستقیماً به اشتباهات و تصمیمات نادرست خود ما بر میگردد. در اینجا به چند مورد عمده‌ی آن اشاره‌ای کوتاه خواهیم کرد:

مورد اول: درگیری با نیروهای حزب دموکرات در دور دوم به تلافی اعدام‌ها در منطقه اورامان بود. ارزیابی و طرح و برنامه و اختصاص نیرو و چگونگی اجرای آن به هیچ وجه با تناسب قوا بین نیروهای ما و ح.د مطابقت و هم‌خوانی نداشت. نیروهای ح.د در منطقه که محدود به دو تا سه روستای نزدیک به هم (نوسود ، شوشمه و...) بود به مراتب بیشتر و حتی چند برابر ما بود. از همان ابتدا معلوم بود که نیروهای ما هر چند بتوانند ضربه سنگین و کاری به آن‌ها وارد کند، اما در نهایت نه تنها قدرت بیرون راندن آنها را از منطقه ندارد، بلکه حتی تناسب قوا و وضعیت محدود منطقه هم طوری نبود که حضور و باقی ماندن هردو جریان در آنجا عملی و امکان‌پذیر باشد. در نتیجه ترک منطقه و عقب نشینی به داخل خاک عراق تنها راه و آلترناتیو برای نیروی ما بود؛ درحالیکه در طرح و برنامه چنین وضعیتی مورد توجه قرار نگرفته بود. تصور بر این بود که بعد از ضربه زدن به نیروی ح.د با ایجاد تناسب قوای جدید به نفع نیروهای ما ماندن در منطقه امکان پذیر خواهد بود. ارزیابی نادرست و غیر واقعی، طرح و برنامه غلط، فرماندهی ضعیف و بویژه اختصاص نیروی ناکافی، موجب گردید که نه تنها موفقیتی در کار نباشد، بلکه برعکس

موجب تلفات سنگین به نیروهای ما هم بشود. در این جنگ بیش از ۶۰ نفر از طرفین کشته و زخمی شدند. حدود ۲۲ نفر از ح.د کشته و ۱۴ نفر از پ.م کومه له جان باختند.

مورد دوم: هنگام شروع جنگ سراسری با ح.د به درستی ما عقب نشینی نیروهای مان از مناطق شمال کردستان را در دستور کار گذاشیم. یکی از مناطق مورد نظر، عقب نشینی از اشنویه و منطقه‌های اطراف ارومیه و "ترگه ور و مرگه ور" بود؛ که گردان ۲۲ ارومیه در آنجا فعالیت داشت. بعد از عقب نشینی، این گردان در اردوگاه مالومه مستقر شد و مأموریت حفاظت از مرکزیت و ارگان‌های ستادی پیرامون آن به عهده‌ی آنها واگذار شده بود. مسئول ناحیه و نیروهای آن بعهدہ سلطان خسروی بود. درست در اواسط بحبویه جنگ با حزب دموکرات، ک.ر کومه له که بعضاً بر اثر فشار خود گردان ۲۲ و کمیته ناحیه آن مبنی بر ضرورت برگشتن شان به منطقه بعد از مدت بسیار طولانی دوری از منطقه‌ی فعالیت شان، تصمیم به بازگشت و اعزام مجدد این گردان به منطقه شمال را می‌گیرد. مبنای چنین تصمیمی هیچ‌گونه واقع بینی در ارزیابی از شرایط جنگی و تناسب قوا که ما در آن قرار داشتیم، مشاهده نمی‌شود. چنین تصمیمی در عین حال با طرح و برنامه قبلی ک.م کومه له مبنی بر تخلیه شمال کاملاً مغایرت داشت. یک تصمیم نادرست که با هیچ استدلال و منطقی قابل دفاع نبود. تصمیمی که نیروهای ح.د با اطلاع از برگشتن آنها در همان ابتدای حضور و ورودشان به منطقه با تمرکز نیروی زیادی آنها را به محاصره خود در آوردند. از این فرصتی که برایشان فراهم گشته بود بهره جستند، و جنایت بسیار فجیعی را مرتکب شدند. جانباختن بیش از بیست و هشت کادر و پیش‌مرگ رزمنده کومه له نتیجه چنین تصمیم و حرکت ماجراجویانه بود. اشتباهات وضعف فرماندهی گردان ۲۲ هم برای خارج ساختن این گردان از زیر ضرب و محاصره‌ی نیروی ح.د در عمل و در محل حادثه جای خود دارد. طبیعتاً چنین فاجعه‌ای صرف نظر از خسارت بسیار سنگین انسانی در توازن و تعادل جنگی بین ما و ح.د بسیار به ضرر ما تمام شد.

مورد سوم: سیاست حضور در همه جا بدون ارزیابی و محاسبات دقیق از توان و امکان رزمی نیروهای خودی و بدون در نظر گرفتن و تعقیب اهداف مشخص و کنکرت در پی‌ریزی و انجام مأموریت‌های نظامی، موجب گردید واحدی ناهم‌گون با ترکیبی پراکنده از افراد مختلف، از نواحی مختلف که اغلب از اردوگاه مرکزی جمع آوری شده بودند به همراه چند واحد پراکنده از نواحی بانه و سردشت برای حضور به منطقه بانه فرستاده شوند. فرمانده نیروهای فوق به سید خالد رحمتی که در آن هنگام از فرماندهان نیروی منطقه سرسنور (بانه، سردشت و پیرانشهر) بود، سپرده میشود. علاوه بر آنها دو نفر از اعضای ک.م کومه له مظفر محمدی و حسین مرادبیگی هم نیروی مذکور را همراهی می‌کنند. این در شرایطی اتفاق می‌افتد که اساساً حضور ما در مناطق فوق که احتمال رو در روئی با ح.د در سطح بسیار بالائی وجود داشت، میبایستی از واحدهای منسجم و رزمنده تری برای حضور ضروری در این منطقه بهره گرفته میشد. منطقه‌ی بانه همراه با مکریان از دید ما در جنگ با ح.د منطقه حائل در نظر گرفته شده بود و بایستی با رعایت کامل تمام جوانب مسائل امنیتی و نظامی در مواقعی که اوضاع به نفع ما باشد حضور موقت و مشروط پیدا کنیم. عدم رعایت هیچ کدام از موازین فوق موجب میشود که نیروی اعزامی در منطقه بانه با تمرکز بزرگی از نیروی ح.د رو برو بشوند و در یک درگیری بسیار سخت نیروهای ما به محاصره آنها بیفتند و در این جنگ نابرابر و در دو موقعیت جداگانه تعداد زیادی از رفقای ما در مجموع ۱۶ نفر کادر و پ.م کومه له جان‌باخته و چند نفر هم زخمی شوند. این درگیری که به جنگ "سماقان" مشهور گردید در مناطق مرزی ناحیه بانه اتفاق افتاد. جنگ "سماقان" ضربه‌ای سنگین به ما در شرایطی نامناسب بود و تأثیرات بسیار مخرب در تعادل و تناسب قوا به نفع ح.دکا به دنبال داشت.

یک جنگ سرنوشت ساز

بعد از جنگ و درگیری‌های متعدد و پراکنده بین کومه‌له و ح.د در مناطق مختلف کردستان، شکست و پیروزی‌های مقطعی و کوچک برای طرفین جنگ در یک پروسه طولانی، هنوز پیروزی یا شکست در جنگ بطور واقعی و حتی نسبی برای کسی روشن و محسوس نبود. رهبری حزب دموکرات و در اینجا شخص قاسملو دبیرکل آن به منظور شکستن این بن بست و تغییر این تناسب قوا به نفع خویش تصمیم به تمرکز اکثر نیرو و واحدهای جنگی با هدف وارد ساختن ضربه نهائی به کومه‌له در جنوب کردستان و در جهت تحقق اهداف اعلام شده خود، مبنی بر پاک کردن کومه‌له از صحنه کردستان گرفت. ما اطلاعات دقیقی از چنین تصمیمی را از کانال‌های مختلف مورد اعتماد و بیش از همه از طریق شهود کانال‌های ارتباطی آنها دریافت نمودیم. در عمل هم با تعقیب تحرکات نیروهای نظامی این حزب از وجود چنین طرح و برنامه‌ای کاملاً مطمئن شدیم. در یک پروسه، کمتر از یک ماه حزب دموکرات اکثر نیروهای رزمی و جنگی خود را از مناطق شمال و موکریان به منطقه جنوب کردستان "شلیر" انتقال داد، و در آنجا متمرکز ساخت. تعداد این نیروها حدود هزار پ.م تخمین زده می‌شد. فرماندهی این نیرو به شخصی به اسم "سرگرد کریم علییار" سپرده شده بود. این سرگرد فرمانده که از جانب قاسملو برای چنین مأموریتی تعیین گردیده بود، و همراه و همگام با وی عزم به نابودی کومه‌له، جزم کرده بود، نه در جنگ با کومه‌له اما همان موقع به هنگام برگشتش از مأموریت ناموفق خود در مسیر بازگشت در نواحی بانه به کمین نیروهای ج.اسلامی می‌افتد و کشته می‌شود. یکی از مسئولین و فرماندهان ح.د به اسم "ظاهر علی‌یار" از وابستگان نزدیک سرگرد که مخالف جنگ با کومه‌له بود همان وقت به وی و دفتر سیاسی حزب‌شان گفته بود "چرا ما باید این همه نیرو را علیه کومه‌له بکار ببریم با چنین نیروئی ما می‌توانیم شهر سقز را حتی اگر موقتی هم باشد آزاد کنیم" هدف اولیه حمله در درجه نخست بازپس گیری و تصرف مجدد اردوگاه "نرمه لاس" و محاصره قلع و قمع نیروهای موجود کومه‌له در آنجا بود.

نیروی رزمی ما در آن مقطع زمانی در منطقه کمتر از نصف نیروی فوق بود. من برای بار دوم از طرف ک.م برای هدایت و هماهنگی نیروهای-مان به منطقه جنوب و شلیر برگشته و در آنجا حضور داشتم. طی جلساتی با فرماندهان و مسئولین، آنها را در جریان چنین توطئه و طرحی از جانب ح.د قرار دادیم. همزمان قبل از تمرکز و حضور نیروهای حزب دموکرات در شلیر (روستاهای "بایر و بوردمه" و اطراف آن با "نرمه لاس" حدود پنج تا هفت ساعت پیاده فاصله داشت) عمر ایلخانی زاده که در آن مقطع مسئول هیئت اجرائی تشکیلات کومه‌له بود، همراه با یک گردان نیروی رزمی و مهمات و تجهیزات تقویتی به ما در جنوب ملحق شدند عمر ایلخانی زاده گرچه فرمانده نظامی نبود اما با حضور خود در آن مقطع حساس نقش بسیار مهمی در تقویت روحیه و آماده ساختن نیروهای ما در ضرورت و اهمیت چنین دفاع سرنوشت سازی ایفا کرد. تصمیم ما ضمن بررسی دقیق و همه جانبه اوضاع و شرایطی که در آن قرار گرفته بودیم، بر این شد که با وجود برتری کمی نیروی نظامی حزب دموکرات طرح یک مقاومت سرنوشت ساز را پی‌ریزی و به مرحله اجرا بگذاریم؛ و برای همیشه آرزو و اهداف تبهکارانه این حزب را مبنی بر نابودی نظامی و پاک کردن کومه‌له از صحنه کردستان که در رادیو و دیگر دستگاه‌های تبلیغی خود هم علناً آنرا جار میزد، خنثی نموده و به شکست بکشانیم.

ج.اسلامی هم همزمان با اطلاع از تمرکز نیروهای ح.د نیروی بسیار زیادی را در مسیر جاده مریوان سقز که به پشت جبهه ما نزدیک بود، تمرکز داده بود. هماهنگی احتمالی مستقیم یا غیرمستقیم این نیروها با همدیگر علیه کومه‌له را ما بعنوان فاکتوری جدی مد نظر داشتیم.

ما در شرایط فوق العاده سختی قرار گرفته بودیم. نیروهای رزمنده و فرماندهان کارآمد و شجاع کومه‌له تصمیمی مهم و تاریخی گرفتند. این نیروی رزمنده قصد حماسه و نقش آفرینی تاریخی داشت. حماسه مقاومت "در یک سرزمین سوخته"، درسی از آرمان‌خواهی و فداکاری و از خودگذشتگی برای نسل‌های آینده؛ برای دفاع از موجودیت کومه‌له که مظهر و سمبل آزادی و انسانیت بود. در مقابل توطئه‌های تبهکارانه حزب دموکرات و دیگر نیروی‌های ارتجاع منطقه آماده‌ی هر نوع جانبازی و فداکاری بودند. و با روحیه بسیار بالائی مرگ را که در چند قدمی آنها در کمین نشسته بود، با تحقیر نگاه میکردند.

صبح زود بین ساعت ۳ تا ۴ که هوا کاملاً تاریک بود. نیروهای ح.د به سنگرهای پ.م کومه‌له تا چند متری نزدیک شدند. نفس‌ها در سینه حبس شده بود. سکوت مطلق بر همه جا حاکم بود. ناگهان آتش رگبار گلوله از دوطرف به سوی همدیگر در چندین نقطه همچون باران شروع به باریدن کرد. به سان رعد و برق آسمان، فضای آرام و تاریک منطقه را درهم شکست و آنرا روشن ساخت. تمام نقاط حساس و استراتژیک و بلندیهای مشرف بر منطقه در دست ما بود. ما اردوگاه را که در یک دره و در دامنه کوه‌های اطراف واقع بود، تخلیه نموده بودیم. تاکتیک جنگی ما این بود، که تا روشن شدن هوا امکان دسترسی آنها به این نقاط حساس را ندهیم. چنانچه ما در این کار موفق شویم، با روشن شدن هوا آنها در تیررس ما و در موقعیتی بسیار نامناسب قرار خواهند گرفت؛ و با دادن تلفات زیاد چاره‌ای جز عقب نشینی نخواهند داشت.

پس از نیم ساعت درگیری شدید و حتی در مواردی رو در روئی تن به تن در تاریکی هوا آنها موفق به تسخیر یکی از نقاط بسیار مهم و حساس مسلط به منطقه شدند. رفقای ما با جان‌باختن تعدادی از آنها مجبور به عقب نشینی از آن نقطه شدند. فرماندهی نیروهای ما که در یکی از بلندی‌های منطقه به اسم "کانی شکره" مستقر بود بلافاصله بعد از مشورتی کوتاه به این نتیجه رسید، که قبل از روشن شدن هوا هر چه زودتر باید این نقطه حساس را از آنها پس بگیریم؛ تا از امکان پیشروی و تسلط آنها به مناطق دیگر در روشنائی روز جلوگیری شود. این مأموریت بسیار سخت و پرمخاطره و در عین حال مهم به واحد تحت فرماندهی رفیق جانباخته توفیق الیاسی واگذار شد. فرماندهی مستقیم و اجرایی و عملی این مأموریت را فرمانده جوان و شجاع کومه‌له "کریم امانی مشهور به کریم بزوه‌ش" که معاون توفیق الیاسی بود، بعهده گرفت که در نهایت شجاعت و کاردانی همراه با دیگر فرماندهان و رزمندگان جان بر کف واحد خود، عملیات بازپس‌گیری را به بهترین نحو ممکن انجام داد.

بعد از یک جنگ سخت و شجاعانه‌ای خیرتصرف مجدد نقطه فوق را با بیسیم کوچک دستی خود به ما و همه‌ی جبهه‌های دیگر جنگ اطلاع داد. متأسفانه این فرمانده دلیر و جوان خود نیز در این جنگ جان‌باخت. جنگ و درگیری در جبهه وسیعی چندین ساعت بعضاً از نزدیک و با نارنجک دستی، بعضاً با آر بی جی و انواع سلاح‌های متفاوت دیگر تا روشن گشتن هوا ادامه پیدا کرد. آنها موفق به شکستن خط دفاعی ما نشدند. با روشن شدن هوا نیروهای ح.د همان‌طوری که پیشینی نموده بودیم، در یک موقعیت نظامی نامناسب و دشواری با دادن تلفات بسیار زیادی (نزدیک به ۵۰ کشته و زخمی) در موقعیت و شرایط بسیار مایوس و ناامید کننده از فرجام حمله با جا گذاشتن ۲۴ تن از کشته‌هایشان، فرماندهی آنها با صدور دستور عقب نشینی سرافکننده منطقه را ترک کردند. در این جنگ تحمیل شده و نابرابر ۱۴ نفر از رزمندگان آرمان‌خواه کومه‌له جان باختند. تعداد کمتری هم زخمی شدند این جنگ تحمیلی و غیر ضروری و غیر لازم که نتیجه سیاست‌های نادرست و غیر مسئولانه‌ی رهبری ح.د در قبال کومه‌له و جنبش عادلانه مردم کردستان بود، خسارت‌های بیشماری را بدنبال داشت؛ که در جای دیگر جداگانه به آن بیشتر خواهیم پرداخت. اما تا آنجا که به نتایج این جنگ برمی‌گردد، نقطه عطف مهمی در تغییر تناسب قوا به ضرر ح.د گردید. نه تنها توهم نابودی کومه‌له را برای همیشه از ذهن رهبری این حزب خارج کرد، بلکه متوجه این واقعیت نمود که حتی تحمیل اراده و خواست‌های نامشروع این حزب هم به کومه‌له غیرممکن است. این جنگ هر چند فاجعه بزرگی بود، اما تا حدود زیادی قضیه جنگ ح.د با کومه‌له را حاشیه‌ای ساخت.

جنگ بین ما و ح.د فیصله نیافت، اما ح.د متوجه گردید، که ادامه آن اهدافش را برآورده نخواهد ساخت. همزمان با آن اعلام آتش بس یک-جانبه کومه‌له هم این حزب را تحت فشار سیاسی بیشتری قرار داد؛ و این باعث بروز اختلاف در سطوح رهبری این حزب شد. بعد از آن انشعاب بزرگی در ح.د صورت گرفت که در نهایت با پذیرش آتش بس از جانب بخش انشعابی آن بدون توافق رسمی عملاً بعد از مدت طولانی جنگ خاتمه پیدا کرد. بدین‌گونه در عمل پروسه و سرنوشت این جنگ بسیار طولانی و سخت که در بدایت مسبب و شروع کننده آن حزب دموکرات بود، در نهایت پایان و خاتمه آن توسط کومه‌له به سرانجام رسید.

کنگره پنجم کومه له

و کنگره دوم حزب کمونیست ایران

این دو کنگره همزمان با فاصله‌ای کوتاه در پائیز سال ۱۳۶۴ در کردستان عراق در منطقه مالومه "گومه سرد" برگزار شدند. تا آنجا که به مباحث کنگره پنجم کومه له مربوط می‌شود. صرف نظر از ارزیابی فعالیت‌های کومه له بین دو کنگره بیشتر رو به آینده پیرامون فعالیت‌های تشکیلات کردستان مطابق نقشه عمل و سازماندهی عرصه‌های مختلف خصوصاً کار نظامی ما با اهداف کنکرت در کوتاه مدت و دراز مدت بود. فعالیت‌های نظامی ما با محدودیت‌های زیادی روبرو گردیده بود. جنگ تحمیلی حزب دموکرات هم این محدودیت‌ها را چند برابر ساخته بود. پیشبرد جنگ پارتیزانی در مناطق کاملاً اشغال شده همزمان در دو جبهه با نیروهای ج.اسلامی و ح.د تلفات ما را بسیار بالا برده بود. کنگره جهت‌گیری و توصیه‌های ضروری را به منظور تدابیر و تصمیماتی در جهت کاهش تلفات در این عرصه به ک.م.آ آینده ارائه نمود. چنین کاری اساساً با تعیین اهداف واقع‌بینانه‌تر به دور از هرگونه حرکات ماجراجویانه و اراده‌گرایانه و پرهیز از در دستور گذاشتن مأموریت‌ها و اقداماتی که از ظرفیت و توان واقعی نیروی رزمی ما خارج بود، میسر می‌شد. کنگره بر تلاش برای فرعی ساختن جنگ ح.د با کومه له تأکید داشت. چنین کاری در عمل به معنی پرهیز از حضور نیروهای ما در قسمت شمال کردستان و در مقابل محدود ساختن هر چه بیشتر حضور نیروهای ح.د در جنوب کردستان ممکن و عملی بود. کار در عرصه سیاسی و تبلیغی و خصوصاً تشکیلاتی، پیشرفت‌ها تا حدودی قابل مشاهده بودند. تشکیلات ضربه خورده در داخل تا حدودی و به درجه‌ای بازسازی گردیده بود. توجه و تمرکز بیشتر به حرکت‌های اجتماعی و مدنی موجب سرآغاز جنب و جوش و اعتراضات هر چند ابتدائی در میان مردم شده بود. در حالیکه در کنگره دوم حزب مباحث روی عدم موفقیت فعالیت‌های حزب در بعد سراسری در ایران متمرکز شد. در این کنگره نطفه‌های نارضایتی از پیشرفت کار حزب به وضوح دیده می‌شد. کمیته مرکزی حزب که مسئول مستقیم کار و فعالیت‌های حزب در بعد سراسری بود، جواب درست و روشن و سر راستی نداشت. تلاش‌های ک.م. حزب که در خارج کشور مستقر بودند برای تماس و ارتباط با داخل که اقبالاً خوشبینی زیادی برای آن داشتند نتیجه مطلوب را بدنبال خود نداشت. در میان این مباحث چندین سخنرانی منصور حکمت جالب و مورد توجه بود. او در وصف مقایسه وضعیت حزب در ابعاد سراسری با کومه له تأکید بر این داشت که باید وضعیت و نفوذ اجتماعی و توده‌ای کومه له در کردستان همچون الگوئی برای تمامی حزب باشد. در کنگره دوم حزب هنوز امید بر این بود که شاید در آینده بشود یا بتوان تحولی در کار و فعالیت حزب در بقیه نقاط ایران ایجاد کرد. بعد از گذشت چند سال در کنگره دوم همان معضل به قوت خود باقی بود، و تفاوت چندانی پیدا نکرده بود. در واقع رشد و تکامل فعالیت‌های حزب بسیار کند و حلزونی پیش می‌رفت. عدم ارتباط و نفوذ در صفوف طبقه کارگر برای حزب کمونیست که در اساس خود را حزب این طبقه می‌دانست، مسئله محوری در آغاز بحران نظری و فکری و سپس تشکیلاتی و کشمکش‌های درونی جریان ما گردید؛ که در مراحل بعدی به آن بیشتر خواهیم پرداخت. در کنگره پنجم کومه له مجدداً به عضویت ک.م. کومه له انتخاب شدم و در پلنوم بعد از کنگره هم برای اولین بار در جمع ک.م. کومه له قرار گرفتم. کار و فعالیت نظامی و شرایط سخت پیش‌برد جنگ در دو جبهه هم‌زمان با ج.اسلامی و حزب دموکرات، چنین ضرورتی را ایجاد کرده بود که کل کمیته مرکزی دخالت‌گری بیشتر و مستقیمی در آن داشته باشد.

مرگ د.جعفر شفیعی

یک روز سرد پائیز در اطاق کوچک محل کار وزندگی‌ام در "گومه سرد" واقع در اردوگاه مالومه روی صندلی چوبی نیمه شکسته‌ای تنها نشسته بودم. کتاب کوچکی از "کافکا" در دست داشتم؛ سرگرم ورق زدن آن بودم. یکی از رفقای مخابرات که معمولاً پیام‌های مخابرات را برایم می‌آورد، در اطاق را باز کرد، بجای پیام با حالتی پریشان به من گفت، سید ابراهیم گفته که به نزد ایشان بروم. بدون اینکه از ایشان سؤالی بکنم کفش‌هایم را سرپا انداختم و رو به محل کار سید ابراهیم قدم برداشتم. از دور عمر را دیدم با دست به من اشاره نمود، که بجای آن به مفر ک.م. بروم. وقتی به مفر رسیدم سید ابراهیم نشسته دست‌هایش را به دور پاهایش حلقه زده بود و قیافه‌اش حالت بسیار افسرده و ناراحت

بنظر میرسید. عمر سرش را میان دو دستش پائین گرفته بود. فوری و بلافاصله احساس کردم حتماً اتفاق بدی افتاده است. در میان آنها کاغذی کوچک که معمولاً رفقای مخابرات از آن برای نوشتن استفاده می کردند، وجود داشت. با نزدیک شدنم به آنها سید ابراهیم بدون اینکه حرفی با من بزند آنرا جلو من انداخت. با خواندن فوری پیام بدون اراده کلمه "چی؟! " با صدای نسبتاً بلندی از زبانم جاری شد. هم‌زمان با آن چند نفر دیگر از اعضای ک.م. یکی پس از دیگری وارد مقر شدند همه دچار شوک شده بودیم. بعد از کمی سؤال و پرسش پیرامون ماجرا و ضرورت تحقیق فوری در مورد اتفاقی که افتاده بود دوباره سکوت همه‌ی ما را اسیر خود ساخت. هر کسی به نوعی در فکر خویش غوطه‌ور بود. من در گوشه مقر چمباته زده بودم. بدون اینکه توان جلوگیری از حلقه زدن و سرازیر شدن اشک از چشم‌هایم را داشته باشم، به فکر ملکه و بیان افتادم از خود می پرسیدم چه کسی شجاعت گفتن چنین خبری را به آنها دارد. ملکه بعد از جان‌باختن فواد و چهار برادر عزیز دیگرش، د. جعفر تنها تکیه گاه او و طیب واقعی زخم‌های عمیق درون و روان وی شده بود.

کاراکتر د. جعفر فوق العاده و استثنائی بود. توانائی‌های سیاسی وی بجای خود از لحاظ انسانی شخصیت کم نظیری داشت تنها کسی بود که همه دوستش داشتند اگر گفته می شد حتی یک نفر دشمن شخصی هم نداشت، واقعا اغراق نبود. هنگامی که سید ابراهیم در مراسم وداع همیشگی با وی بسیار احساسی و زیبا گفت "سنگینی مرگ د. جعفر برای ما به اندازه سنگینی کوه های اطراف است" این جمله و تشبیه سمبلیک بیانگر جایگاه و موقیتی بود که وی در میان ما داشت. از دست دادن وی نه تنها برای کل حزب و تشکیلات ما بلکه برای جنبش چپ و عدالت خواهانه در کردستان و ایران خسارت بزرگ و جبران ناپذیری بود. من بارها به این مسئله اشاره کرده‌ام که برای شخص من د. جعفر تداعی کننده خصوصیات و اخلاقیات برجسته فواد بود. به همین دلیل از همه بیشتر دوستش داشتم، روابط بسیار نزدیک و صمیمانه‌ای در بین ما بود، و مرگ نابهنگامش به یکی دیگر از آزار دهنده ترین حوادث زندگیم اضافه گردید. سال‌ها بعد مرگ "بیان" جوان تنها دختر د. جعفر و ملکه که مرگ بسیار تراژیک و اسفباری داشت این آزار را برایم چند برابر کرد. می دانم در تحمل چنین آزاری من تنها نیستم د. جعفر شفیع در سن ۳۵ سالگی در تاریخ هفتم آبان ماه ۱۳۶۶ هنگامی که از جانب تشکیلات عازم مأموریتی به اروپا بود، در مسیر جاده بین شهرهای کرکوک و بغداد بر اثر تصادف ماشین جان‌باخت. با وجود مشکوکیت ما از چگونگی این حادثه و احتمال توطئه دست داشتن دولت عراق، بویژه با توجه به اینکه د. جعفر از قدیم ایام روابط نزدیک و حتی شخصی هم با جلال طالبانی و دیگر رهبران کومه له رنج‌دوران کردستان عراق داشت؛ اما تحقیقات هیچ گونه نشانی از دخالت و دست داشتن دولت عراق را چه بصورت مستقیم یا غیرمستقیم از این حادثه برای ما ثابت نکرد.

فاجعه حلبچه و تراژدی گردان شوان

یک تصویر کلی و کرونگرافی از ماجرا

بهار سال ۱۹۸۸ جنگ ایران و عراق به پایان خود نزدیک می شود. هر دو طرف جنگ به این نتیجه می رسند، که بعد از هشت سال جنگ پیروزی برای هیچ کدام در تصور و در دورنما نیست. اما هر کدام تلاش می کنند، که در لحظات پایانی جنگ امتیاز بیشتری از طرف مقابل نصیب خویش سازد. جنگ حلبچه و برنامه حمله به آن با چنین هدف و نیتی از جانب ج. اسلامی طراحی و برای آن برنامه ریزی میشود. ج. اسلامی با مهارت خاصی از نیروهای اپوزسیون عراقی و بویژه احزاب اپوزسیون کردستان عراق، برای رسیدن به اهداف خود نهایت استفاده را از نیروهای مسلح آنها می برد. مشخص تر اتحادیه میهنی (ینک) و حزب دموکرات کردستان عراق (پدک)، و چند جریان کوچکتر که در آن هنگام در یک جبهه مشترکی با اسم "جبهه کردستانی" باهم متحد شده بودند، در حمله به حلبچه مستقیماً شرکت داشتند. بجز نیروهای فوق افراد مسلح اپوزسیون عراقی موسوم به "بدر" که از جانب ج. اسلامی آموزش دیده بودند در حمله حلبچه شرکت داده می شوند. شایعه تمرکز نیروهای ج. اسلامی در مناطق مرزی وجود داشت؛ اما از چند و چون و محل دقیق آن اطلاعات آنچنانی نداشتیم. بعداً معلوم شد رژیم برای فریب نیروهای عراقی و دور نگهداشتن این نیروی بزرگ از انتظار، آنها را در مناطق مرزی نزدیک به قصر شیرین و مناطق روستاهای

"ثلاث و باوجانی" متمرکز و آماده ساخته بود. این نوع شایعات مدام وجود داشتند شاید هم به این دلیل کمتر جدی گرفته می شدند نیروهای ما که در شهرک بیاره مستقر بودند، با توجه به شایعات فوق در حالت آماده باش کامل بودند تا در صورت وجود و امکان چنین حمله‌ای مطابق سیاست کومه‌له مبنی بر عدم شرکت در چنین جنگ‌هایی بلافاصله منطقه را تخلیه کنند.

روز ۲۲ اسفند، شوکی خیرآبادی فرمانده گردان شوان که برای جلساتی به نزد کمیته ناحیه سنندج به "چناره" محل استقرار این کمیته رفته بود؛ با توجه به شایعات فوق به نزد گردان شوان در بیاره برمیگردد. در اینجا این را اضافه کنم که من همراه با یکی دیگر از اعضای ک.م. کومه‌له، ابراهیم محمدی (مینه شهم) برای مأموریتی در سلیمانیه بودیم عصر روز ۲۳ اسفند تصمیم گرفتیم که به منظور سرکشی و کسب اطلاع از اوضاع به بیاره برویم. در مسیر راه در نزدیکی شهرک سید صادق با بسته شدن جاده بر اثر توپ باران شدید پل مشهور به "زلم" روبرو شدیم. نزدیک ۲ ساعت در انتظار باز شدن راه ماندگار شدیم راه کماکان بسته بود ناچار تصمیم گرفتیم که به سلیمانیه برگردیم، تا روز بعد با باز شدن این مسیر به بیاره برویم. روز بعد صبح زود پیامی از جانب کمیته مرکزی دریافت کردم که ج.اسلامی به منطقه حلبچه حمله کرده و از من خواسته بودند فوری به نزد آنها برگردم.

روز ۲۴ اسفند ج.اسلامی با پیش قراولی نیروی اپوزسیون کرد عراق حمله وسیعی را از چندین محور به منطقه حلبچه آغاز نمودند. گردان شوان صبح زود همان روز به محض کسب اطلاع از حمله با مطلع ساختن کمیته ناحیه سنندج و ک.م. کومه‌له منطقه را ترک نموده و به طرف شهرک دوجیله "سیروان" در جوار حلبچه عقب نشینی می‌کنند. این عقب نشینی در کمال آرامی و بدون هیچ اتفاق و درگیری و به گفته بازماندگان این حادثه با روحیه بسیار بالا و با خواندن سرودهای رزمی توام بوده است. این‌ها را میگویم تا یک تصویر واقعی و عینی از روزها و لحظه‌های اول جنگ داشته باشیم؛ چنانچه اتفاقات غیرمترقبه در دو روز پایانی جنگ پیش نمی‌آمدند، عقب نشینی نیروهای ما با مشکلات جدی روبرو نمی‌شد. فاکتورها و اتفاقاتی که برای هیچ کسی قابل پیش بینی نبودند.

برای عقب نشینی نیروهای ما دو مسیر یا دو آلترناتیو وجود داشت مسیر اول عبور از منطقه اطراف پل زلم بود که اطلاع حاصل شده بود که همان روز تحت کنترل نیروهای ج.اسلامی درآمده و پل را منفجر کرده بودند در نتیجه عبور از مسیر کوهستانی آنجا با توجه به اشغال آن توسط ج.اسلامی بدون راهنما و کمک کار فوق العاده دشوار و با ریسک بسیار بالایی همراه بود. مسیر دوم عبور از رودخانه سیروان بود که تصور این بود ج.اسلامی هنوز به آن دسترسی نیافته است، و با کمک گرفتن از ارتش عراق عبور از این رودخانه ممکن و آسان خواهد بود.

ک.م. کومه‌له از همان لحظه اول عقب نشینی از بیاره ارتباط مستقیم با گردان شوان نداشت؛ چرا که ارتباط تنها از طریق بی‌سیم بزرگ "راکال" برقرار میشد، و در چنین شرایطی این کار مقدور نبود. اما مرتب از طریق کمیته ناحیه سنندج که با بی‌سیم کوچک دستی "اف-ام" با گردان شوان ارتباط داشت، در جریان اوضاع و تصمیم‌گیری‌ها بود؛ و تمام امکانات تشکیلات را برای امر عقب نشینی بسیج و بکارانداخته بود گردان شوان شب ۲۴ اسفند در شهرک سیروان در انتظار فراهم شدن ملزومات عبور از آب رودخانه سیروان منتظر می‌ماند. این ملزومات بیش از هر چیز شامل موافقت ارتش عراق و استفاده از چند قایق کوچک بود.

تا اینجا ارزیابی و برداشت همه‌ی ما این بود که عقب نشینی و خارج شدن گردان شوان از منطقه با توجه به فراهم شدن ملزومات و کوتاه بودن مسیر (شهرک دوجیله تا رودخانه پیاده کمتر از دو ساعت بود) کار شاق و سختی نخواهد بود.

روز ۲۵ اسفند ما با اوضاع جدیدی روبرو می‌شویم؛ ارتش عراق بدون کوچک‌ترین مقاومتی در تمام جبهه‌ها عقب نشینی میکند، و دچار هزیمت می‌شود. دولت عراق برای جبران این شکست خود تصمیم به بمباران وسیع شیمیائی کل منطقه و خصوصاً شهر حلبچه می‌گیرد. چنین اقدام غیرمترقبه و غیرپیش‌بینی شده‌ای که منجر به کشته شدن و مرگ پنج هزار نفر و مسموم و زخمی شدن بیش از ۷ هزار نفر دیگر از مردم شهر و منطقه میشود، نیروهای ما را که در مرکز این اتفاق قرار داشتند، با وضعیت بسیار پیچیده و سختی روبرو میکند. هرچند گردان شوان بجز چند نفر و تعداد معدودی که دچار مسمومیت می‌شوند، بقیه از آسیب این اقدام جنایت‌کارانه در امان می‌مانند؛ با این وجود وضعیت پیش آمده کل حرکت و برنامه عقب نشینی را با شرایط سختی روبرو می‌سازد. بخصوص کمک گرفتن از مردم و پیدا کردن راهنما با توجه به عدم آشنائی به

منطقه به یک مشکل جدی تبدیل میشود. از طرف دیگر کمک گرفتن از ارتش عراق در چنین وضعیتی که دچار هزیمت شده بودند، کار سهل و آسانی نبود.

در چنین شرایط سختی ما نا امید نبودیم، و تشکیلات تمام نیرو و امکانات را بکار انداخته بود، تا هر چه زودتر رفقای گردان شوان را از این مهلکه دور کند. بویژه کمیته ناحیه سندج و کمیته آسوس (این کمیته که در شهر سلیمانیه مستقر بود بخشی از روابط دیپلوماتیک کومهله با دولت عراق را اداره میکرد. مسئول آن مظفر محمدی یکی از اعضای ک.م.ب بود) با هماهنگی کامل خود لحظه به لحظه در تلاش بودند که هر چه زودتر این عقب نشینی را به سرانجام برسانند.

روز ۲۵ اسفند همزمان با تاریکی هوا گردان شوان از شهرک محل استقرار خود دوجله (سیروان) بطرف رودخانه سیروان که مسافت آن دو ساعت پیش بینی شده بود، حرکت می کنند. بعلت مسموم شدن تعدادی از آنها و عدم آشنائی با منطقه و همراه نداشتن راهنما در نتیجه گم کردن مسیر راه با خستگی زیاد بعد از پیمودن حدود هفت ساعت هنوز به مقصد نمیرسند؛ و تصمیم می گیرند در محلی (بعداً معلوم شد کمتر از ۲۰ دقیقه از رودخانه فاصله داشته است) ماندگار شوند. در آنجا منتظر می ماند تا با راهنمائی و هماهنگی نیروئی که برای کمک آنها به محل رودخانه سیروان رفته بودند، به مسیر خود ادامه بدهند.

عصر همان روز ۲۵ اسفند هم زمان با تاریک شدن هوا یک واحد کمکی (۵ نفره) که راهنما و آشنا به منطقه همراه داشتند با استفاده از قایق کوچکی که از ارتش عراق کمک گرفته بودند، به آنطرف رودخانه می روند، تا به گردان شوان ملحق شوند. بی خبر از اینکه یک واحد از نیروی دشمن در آنطرف رودخانه حضور دارد، و در آنجا کمین کرده است. این واحد دشمن به محض نزدیک شدن قایق به ساحل بطرف آن تیراندازی میکند. در نتیجه چهار نفر از آنها جان باخته و نفر پنجم که مسئول و فرمانده آنها بود، به اسارت گرفته میشود. بنظر میرسد که حضور این واحد دشمن در عمق و پشت جبهه نیروهای عراقی واحدی کوچک بوده و وظیفه و مأموریت آن مخفیانه دیدبانی و نظارت بر تحرک نیروهای ارتش عراق بروی رودخانه سیروان را بعهده داشته است. طبق اظهارات متعاقب فرد دستگیر شده هم تعداد واحد فوق ۱۲ نفر بوده است.

با به کمین افتادن و جان باختن واحد کمکی و اسارت فرمانده آنها اوضاع وارد فازی جدید و عقب نشینی را با شرایط دشوارتر و پیچیده تری روبرو میسازد. تا قبل از این اتفاق با وجود حوادث غیر مترقبه بمباران شیمیائی و آشفته شدن وضعیت منطقه هنوز شانس عقب نشینی گردان شوان بالا بود. اما با حادثه فوق عقب نشینی باموانع بسیار جدی تری روبرو میشود. در چنین شرایط و موقعیتی برگشتن گردان شوان به شهرک سیروان یا هرجای دیگری با توجه به اشغال منطقه توسط ایران و وضعیت اسفباری که مردم داشتند، کار منطقی و درستی نبود. تنها راه ماندگار شدن گردان شوان در مخفی گاه در طول روز و تلاش برای عبور از رودخانه با تاریک شدن هوا بود.

در طول روز ۲۶ اسفند گردان شوان در محل اختفای خود در مسافتی کمتر از ۲۰ دقیقه از رودخانه سیروان منتظر تاریک شدن هوا می ماند، تا تلاشی دوباره برای عبور از مسیری کمی متفاوت با راهنمائی و هماهنگی نیروی کمکی در آنطرف رودخانه صورت بگیرد.

عصر همان روز ۲۶ اسفند حدود ساعت ۳ بعد از ظهر مخفی گاه آنها کشف و توسط نیروی بسیار زیادی محاصره و از چندین طرف به آنها حمله میشود. در این درگیری نابرابر در حالیکه تعدادی از رفقای گردان شوان مسموم بودند و در محلی که حتی امکان سنگر گرفتن برای آنها دشوار بود، جان فشانی کم سابقه ای از خود نشان می دهند و حماسه پرافتخاری را از خود بجا می گذارند. ۵۴ نفر از آنها جان باختند، ۱۲ نفر زخمی و اسیر می شوند؛ که جلادان ج. اسلامی آنها را بعداً اعدام نمودند. ۲ نفر هم جان سالم به در میبرند. تا اینجا این کل حوادث و اتفاقاتی بود، که این توضیحات مختصر میتواند تصویری تا حدودی روشن از ماجرا به خواننده بدهد.

ارزیابی کوتاه از فاجعه!

طبیعتاً سؤالی که برای هر کسی که چنین رویداد فاجعه آمیزی آزارش میدهد، این است که آیا این سرنوشت محتومی بود، که این رفتای ما دچارش گردیدند؟ آیا امکان جلوگیری از چنین اتفاقی امکان پذیر بود؟ چگونه و به چه شکلی میشد از آن جلوگیری کرد؟ اشکال در کجا بود؟ چه عواملی موجب چنین فاجعه ای گردید؟ کدام یک از این عوامل نقش اصلی و تعیین کننده در پیش آمدن آن داشتند؟ آیا اشتباهی در کار بود که می شد از آن پرهیز کنیم؟ خلاصه سؤالات بیشماری در ذهن انسان مطرح میشوند که جواب دادن به همه ی آنها کار آسان و ساده ای نیستند!

در دو سطح کلی میشود به این مسئله پرداخت. بررسی سیاست ها و تاکتیک ها همراه با عمل کرد و پراکتیک آن مقطع تشکیلات، میتواند به درجه ای به چنین سؤالات و ابهاماتی جواب بدهد.

عمل کرد و پراکتیک تشکیلات!

یکی از موارد عملی سیاست کومه له این بود: ترجیح داده میشد که نیروهای ما در مناطق مرزی مستقر شوند. این سیاست به معنی این بود که ما اساساً در مناطقی خواهیم بود که حتی المقدور زیر تسلط نیروهای عراقی نباشد و بیشتر در عمل تحت کنترل نیروی اپوزیسیون کردستان عراق و مشخصاً اتحادیه میهنی قرار داشته باشد. این مسئله سیاستی بود، که قاعدتاً به درجه ای خطراتی را متوجه نیروهای ما میساخت، و تشکیلات به آن واقف بود و آگاهانه پذیرفته بود.

تا آنجا که به حضور ما در شهرک بیاره زیر تسلط ارتش عراق مربوط میشود، ما بعد از جنگ با حزب دموکرات در منطقه اورامان-نوسود و شوشمی - عملاً امکان ماندن در آنجا را نداشتیم. قبلاً نیروهای ما در آنجا مقرر داشتند، و ناچار به داخل خاک عراق عقب نشینی کرده بودند. مدت ها بعد با کسب اجازه از دولت عراق واحدهائی از نیروهای ما در محلی نزدیک به این شهرک مستقر میشوند.

فاکتور اصلی چنین تصمیمی یعنی استقرار این نیروها در آنجا استفاده و پخش نیروهای نظامی ما در مناطق مرزی ایران و عراق بود، منطقه ی فوق یکی از مناطق مرزی محسوب میشد. همزمان استفاده از این مناطق مرزی برای شناسائی مسیرهای عبور نیروی ما به داخل خاک ایران که در آن مقطع به دلیل جنگ ایران و عراق عبور از مرز به مشکل بسیار جدی برایمان تبدیل گشته بود، اشغال شدن کل مناطق مرزی و مین گذاری شدن آنها توسط ح.اسلامی عملاً ما با شرایط فوق العاده سختی برای عبور نیروهایمان از کلیه مناطق مرزی برای فعالیت در داخل مواجه بودیم. برای پیدا کردن مسیرهای عبور همیشه احتیاج به کشف مسیرهای جدیدی داشتیم، یکی از دلایل حضور مجدد ما در منطقه مذکور به دلیل همین ضرورتها و در امتداد سیاستی بود که توضیح داده شد. حضور نیروی ما در این منطقه برعکس تصور رایج برای ادامه فعالیت در منطقه اورامان نبود، چرا که در مدت استقرار این نیرو در آنجا حتی یک مورد، یک واحد کوچک چند نفره هم برای حضور در شهرها و منطقه اورامان (پاوه -نوسود-نودشه -روانسر...) فرستاده نشدند. اساساً ترکیب واحدهائی که در آنجا مستقر بودند هم گویای این امر است که حضور این نیرو در آنجا برای چنین کار و وظایفی مدنظر نبوده است.

نکات فوق برداشت شخص من از کل این ماجرا است چرا که من در حقیقت به هنگام این تصمیم گیری برای استقرار این نیرو حضور و شرکت مستقیم نداشتم؛ حتی در هیچ کدام از درگیری ها با حدکا در منطقه اورامان هم حضور نداشتم. این توضیح من بدین معنی تلقی نشود، که گویا من مخالف استقرار نیروهایمان در بیاره بوده باشم، به هیچ وجه نه من و تا آنجائی که من مطلع باشم هیچ کس دیگری با آن و در آن زمان از زاویه "ناامن بودن منطقه" مخالفتی نکرد؛ و من توضیح خواهم داد، که علت ضربه خوردن نیروهای ما نه صرف استقرار ما در بیاره بلکه دلایل دیگری دارد، که احتیاج به بررسی دقیق تری دارد.

این باور وجود دارد، که گویا نفس حضور نیروهای ما در شهرک بیاره موجب چنین فاجعه ای گردیده است؛ و استقرار این نیرو در آنجا در اساس کار درستی نبوده است. چنین قضاوتی هر چند ظاهراً و منطقاً بعد از این حادثه می تواند درست بنظر برسد؛ اما در واقعیت امر این جوابی

نیست که کل حقیقت ماجرا را روشن کند. بررسی پروسه‌ی عقب نشینی و مراحل مختلفی که از زمان شروع جنگ تا وقوع حادثه که به آنها اشاره رفت، به وضوح نشان می‌دهد که سرنوشت گردان شوان محتوم به وضعیتی نبود که گرفتار آمد.

موقعیت شهرک بیاره در داخل خاک عراق، در قیاس با شهرک و روستاهای (نوسود و شوشمی، قلاگا، و هانه گرمه) در داخل خاک ایران که حزب دموکرات در آنجا مقرر داشتند، همچون پشت جبهه محسوب می‌شد. با وجود این نیروهای این حزب توانستند عقب نشینی نکنند. این عقب نشینی آنها توأم بود با درگیر شدن با نیروهای ج.اسلامی که آنها هم از حمله دشمن غافل گیر شده بودند. به قول یکی از مسئولین آنها تنها با شلیک گلوله آر بی جی بطرف مقر آنها در "هانه گرمه" متوجه حمله دشمن می‌شوند. و نیروهایشان در چندین جبهه با نیروهای ج.اسلامی رو در رو و درگیر جنگ می‌شوند؛ و در یک درگیری سخت مجموعاً ۱۰ نفر از افراد حزب دموکرات ۴ کشته و ۶ نفر زخمی می‌شوند.

در ارتباط با حزب دموکرات و مسیری که توانسته بود نیروهایش را از منطقه خارج کند، به گفته‌ی یکی از مسئولین آنها "جعفر حامدی" در دیداری که بعداً با من داشت، این را مطرح ساخت گویا در مسیر عقب نشینی در همان روز اول در نزدیکی شهرک "عنب" شوکی را ملاقات نموده است. به شوکی پیشنهاد داده است، تا نیروهایشان همراه با گردان شوان از مسیر اول یعنی اطراف پل "زلم" و کوه‌های دور و بر آن عقب بکشند. اما شوکی نپذیرفته است. من در جواب به ایشان اظهار بی‌اطلاعی کردم چرا که ک.م. کومه‌له با شوکی ارتباط مستقیمی نداشت. غیر مستقیم هم ما از چنین پیشنهاد احتمالی مطلع نشدیم. اگر چنین پیشنهادی هم مطرح شده باشد، در شرایط روز اول جنگ که هنوز ارتش عراق دچار هزیمت نشده، و هنوز بمباران شیمیایی صورت نگرفته بود، انتخاب عبور از رودخانه سیروان در قیاس با مسیر اشغال شده پل زلم خطر رو در رو شدن با دشمن کمتر بود. علاوه بر این روابط ما با ح.د در آن مقطع عادی نبود. ما در حال جنگ بودیم گرچه عملاً دو طرف پذیرفته بودیم که در خاک عراق از جنگ و درگیری پرهیز کنیم اما اعتمادی در بین ما نبود. از این لحاظ نمی‌توان گفت که شوکی در چنین موقعیتی تصمیم نادرستی گرفته است.

بمباران شیمیایی منطقه و کشتار جمعی بیش از پنج هزار نفر در آنجا فاکتور بسیار تعیین کننده و مهمی در پروسه عقب نشینی نیروهای ما بود؛ که غیر قابل پیشبینی و خارج از اراده ما بود. اگر کسی این واقعیت را نادیده بگیرد، و فقط بر حضور نادرست نیروهای ما در بیاره انگشت بگذارد، نمیتواند جواب کنکرت به چگونگی سیر اتفاقات و رویدادها و رخ دادن این تراژدی داشته باشد. همزمان علاوه بر این‌ها سئوالی که ذهن جستجوگر هر انسانی را متوجه آن میکند، این است که آیا کشف مخفی گاه گردان شوان در لحظه آخر تصادفی بود؟ آیا اگر مخفی گاه آنها لو نمی‌رفت، با توجه به فاصله بسیار نزدیکی که با رودخانه داشتند، و فراهم بودن ملزومات لازم عبور از رودخانه سیروان، کماکان غیرممکن بود؟

ما جواب این سئولات را به هنگام برگشتن نفر باقیمانده از واحد پنج نفره که بعد از ملحق شدن مجدد وی به تشکیلات (فرد مذکور بعد از اسارت از جانب وزارت اطلاعات ج.اسلامی با گرفتن تضمین لازم و کافی برای هم‌کاری مجدداً به صفوف کومه‌له برگردانده شده بود) در جلسه‌ای با حضور چهار نفر از کمیته رهبری وقت کومه‌له (ابراهیم علیزاده، عمر ایلخانی‌زاده، کورش مدرسی، عثمان روشن توده) که با ایشان در اردوگاه گولان داشتیم، گرفتیم بطور واضح و روشن برای همه ما محرز و مسلم گردید که وی همان لحظه اول دستگیری با توجه به شرایط و لحظات دشوار و سخت و سرنوشت سازی که در آن قرار می‌گیرد، برای نجات خویش آمادگی خود را برای هم‌کاری با آنها اعلام نموده و خود را در اختیار آنها گذاشته بود. این را ابراهیم علیزاده دبیر کمیته مرکزی در جلسه‌ای، همان وقت به تشکیلات اعلام نمود. اما به دلایل انسانی در آن هنگام برای جلوگیری از فشار بیشتر به شخص مذکور از توضیح جزئیات خوداری کرد. به همین دلیل هم تشکیلات وی را محاکمه نمود و تنها بلافاصله به اخراج فوری وی از تشکیلات اکتفا گردید.

در مجموع ارزیابی من از کل این ماجرا این است که اساساً اشکال نه در سیاست و پراتیک و نه حتی مشکل اصلی در استقرار این نیرو در این منطقه، بلکه اشکال و ایرادی که وجود داشت از جانب تشکیلات کم توجهی و جدی نگرفتن اخبار و شایعات در مورد حمله احتمالی رژیم به این منطقه بود. به موقع قبل از حمله ج.اسلامی منطقه تخلیه نگردید در واقع بجای برگشتن شوکی به نزد گردان شوان می‌بایستی گردان شوان به

نزد شوکی آورده میشد. در اینجا برای ثبت در تاریخ به این نکته هم اشاره بکنم که هیچ‌گونه اطلاعاتی چه رسمی یا غیررسمی، چه از طرف مرکزیت یا سطوح دیگر اتحادیه میهنی یا دیگر نیروهای شرکت کننده در این جنگ مطلقاً به تشکیلات کومه‌له داده نشد! و هیچ کمکی هم به ما نکردند! با توجه به غافلگیری و کشته و زخمی شدن بیش از ۱۰ نفر از حزب دموکرات خود بیانگر این است که حتی آنها هم از حمله اطلاعی نداشتند و هرنوع صحبتی در این زمینه از جانب نیروهای اپوزسیون کرد عراق (ینک و پدک) بعد از حادثه حلبجه به‌جز توجیه برای رفع مسئولیت در قبال این فاجعه نیست.

خارج از هر نظر و تحلیل یا ارزیابی متفاوتی که ممکن است پیرامون این اتفاق تاریخی وجود داشته باشد در این شکی نیست که مسببان اصلی این فاجعه و نسل‌کشی شهر حلبجه و مردم منطقه در درجه اول دولت‌های جنایتکار ایران و عراق و همکاران و عوامل و دار و دسته‌های وابسته به آنها هستند! احزاب اپوزسیون کرد عراق هم با شرکت و همکاری مستقیم خود در این حمله و ایستادن در کنار نیروهای ج.اسلامی در بوجود آمدن این فاجعه و مصیبت‌های ناشی از آن که به مردم منطقه وارد گردید به سهم خود به نوعی خطا کار و سهم هستند این نیروها تا به امروز هم تراژدی گردان شوان را به مثابه بخشی از قربانیان، در مستندات و مرسومات رسمی فاجعه حلبجه به حساب نمی‌آورند و آنرا نادیده میگیرند.

سیاست و تاکتیک‌های ما

کومه‌له به مثابه بخشی از حزب کمونیست ایران از همان اوایل ورود به خاک کردستان عراق سیاست شفاف و روشنی را در ارتباط با چگونگی حضور نیروهای خود در داخل کردستان عراق تعیین نموده بود. سیاستی که تا آنجا که من مطلع باشم، هیچ کسی چه در سطح رهبری و چه در سطح بدنه تشکیلات با آن در آزمون مخالفتی نداشت.

سیاست ما در کلیت خود در قبال جنگ ایران و عراق محکوم نمودن آن و عدم حمایت از دو طرف جنگ بود. با وجود این ما با دولت عراق روابط دیپلماتیک برقرار کرده بودیم. کمک‌های مادی و تسلیحاتی هم دریافت مینمودیم. اما این کمک‌ها هیچ قید و شرطی در برداشت. تنها تضمینی که ما کرده بودیم این بود که این کمک‌ها را علیه آنها بکار نگیریم. هیچ‌وقت از لحاظ رعایت اصول و پرنسب‌های سیاسی ما با دولت عراق وارد همکاری‌های سیاسی، اطلاعاتی و نظامی نشدیم. هرنوع اقدامی علیه اپوزسیون و مردم عراق برای ما خط قرمز محسوب میشد. برای پیش برد چنین سیاستی، جریان ما تصمیم گرفته بود آگاهانه با قبول شرایط سخت‌تر و امنیت کمتر به آن پای‌بند بماند. حضور ما در مناطق مرزی و پرهیز از رفتن به مناطق عمق تحت تسلط دولت عراق بازتاب و نتیجه چنین سیاستی بود. دولت عراق بارها مستقیم یا غیرمستقیم به ما فشار می‌آورد، تا ما از این سیاست عدول کنیم. و در مناطق عمقی‌تر زیر تسلط آنها مقر و اردوگاه داشته باشیم. اما این امر برای حزب و تشکیلات ما پذیرفته نبود.

اردوگاه و مقرات ما بارها توسط هردو دولت ایران و عراق مورد حمله واقع گردیدند. مقرات مرکزی ما در "مالومه" با اسلحه‌های سنگین توپ باران شدند و چند نفر از کادرهای برجسته‌ی ما جان باختند. بمباران شیمیایی مقرات مرکزی ما در "بوتی" توسط دولت عراق که در آنجا هم موجب جان‌باختن تعداد زیادی از کادر و پ.م کومه‌له گردید (هر چند به ما گفتند اشتباه بوده، اما تردیدی در میان ما وجود نداشت که این کار عمدی صورت گرفت) این بمباران درست به هنگام برگزاری کنگره ششم کومه‌له بود که اکثر کادرهای رهبری و اصلی تشکیلات در آنجا حضور داشتند. با وجود این کسی را وادار به تجدید نظر از این سیاست ننمود. در آن مقطع زمانی هنوز هیچ اختلاف نظری در حول و حوش کنگره ششم و بمباران بوتی در حزب و تشکیلات وجود نداشت.

پایبند ماندن به این سیاست‌ها و پرنسب‌ها برای جریان ما مهم و حیاتی بود. در صورتی که هم اپوزسیون ایران نظیر مجاهدین و اپوزسیون عراقی ینک و پدک هیچ حد و مرزی را در هم کاری با این دولت‌ها رعایت نمی‌کردند. این کار آنها از مرز خیانت نیز عبور کرده بود. و در مواردی به جنایت هم کشیده بود! از جانب این دولت‌ها علیه اپوزسیون کشور مقابل هم بکار گرفته می‌شدند. برای ما به‌هیچ‌وجه و در هیچ شرایطی پذیرفته

نمود که همانند نیروهای فوق به پیش‌قراول ارتش و نیروهای این کشورها تبدیل شویم، و یا عمل کنیم. یکی از افتخارات جریان ما پرهیز از چنین سیاست و اعمالی با تحمل و تقبل شرایط به مراتب سخت‌تر و دشوارتری بود.

امروز از جانب گرایش‌ها و جریانات گوناگون، ایراداتی به سیاست‌های کومه‌له در آن دوران مطرح می‌شود. بعضی‌ها از موضع راست و ایران پرستانه و شوونیستی، کومه‌له را به همکاری و هم‌دستی حکومت بعث عراق متهم می‌سازند که جای تأمل و توجه چندانی نیست. واقعیت‌های سخت آن دوران خلاف چنین ارزیابی و قضاوتی را نشان می‌دهند. عده‌ای دیگر که از موضعی به ظاهر چپ از سیاست حزب کمونیست ایران و کومه‌له در آن دوران ایراد می‌گیرند و به نوعی تلفات آن دوران را ناشی از اتخاذ نادرست سیاست ارتباط و نزدیکی با جریانات اپوزسیون کردستان عراق می‌دانند، اما نمی‌توانند آلترناتیو درستی در مقابل آن قرار دهند. در مقابل سیاست آن دوران تشکیلات بجز رفتن زیر چتر و کنترل دولت عراق و در عمل قبول همان شرایطی که جریانات دیگر پذیرفتند (البته تلفات جریاناتی هم که به پیش‌قراول دولت‌های منطقه و وارد همکاری مستقیم با آنها گردیدند کمتر از ما نبود) یا تعطیل کامل فعالیت در آنجا، راه و آلترناتیو دیگری وجود نداشت.

در ارتباط با وجود مناسبات بین کومه‌له با اپوزسیون کرد عراق مشخصاً اتحادیه میهنی که به دستاویزی برای این نوع ایراد گرفتن و نقد به سیاست کومه‌له تبدیل شده است؛ این روابط پنهان و در خفا صورت نمی‌گرفت. از جانب کومه‌له رسماً پیرامون این مسئله با دولت عراق صحبت شده بود. چنین روابطی برای آنها هم ظاهراً پذیرفته شده بود. در نتیجه این دلیل موجهی برای دولت عراق نبود، که با چنین توجیهی مرکزیت کومه‌له را بمباران شیمیائی کند. در برابر چنین قضاوتی این سؤال پیش می‌آید، چرا باید جنایات دولت‌های فاشیست منطقه را به حساب اشتباه بودن سیاست کومه‌له نوشت؟! چرا کومه‌له که قربانی توطئه‌گری اقدامات و اعمال جنایت‌کارانه این کشورها بود، در صندلی اتهام قرار بگیرد؟ ارزیابی من از سیاست‌های آن دوران کومه‌له این است، که این سیاست‌ها کماکان قابل دفاع و در خدمت امر مبارزه و مقاومت در مقابل این دولت‌های فاشیست در منطقه بود. این سیاست به نوعی احساس مسئولیت و هم‌سرنوشتی جریان ما با مبارزات مردم کردستان عراق را منعکس می‌کرد. مردم کردستان عراق نیز روزانه با چنین رنج‌ها و مصیبت‌هایی روبرو می‌شدند. در نتیجه من ایراد جدی و اساسی در آن مقطع تاریخی در این سیاست‌ها نمی‌بینم.

کنگره ششم کومه‌له

کنگره ششم کومه‌له در بهار سال ۱۳۶۷ در اطراف شهر رانیه کردستان عراق در محلی به اسم "بوتی" برگزار گردید. محلی که در همان ایام توسط جنگنده‌های دولت عراق و ایران چندین بار بمباران شد. در یک مورد آن از گازهای شیمیائی استفاده بعمل آمد. که موجب جان‌باختن بیش از بیست نفر کادرهای برجسته و اعضای حزب ما گردید. تعداد بسیار زیادی حدود ۱۰۰ نفر نیز مسموم و زخمی گردیدند. این اتفاق بعد از فاجعه گردان شوان که در بهار سال ۱۳۶۶ اتفاق افتاد بزرگترین ضربه و خسارت سنگینی بود که به جریان ما وارد شد. دولت بعث عراق از برگزاری کنگره و تجمع رهبران و کادرهای اصلی و محل آن اطلاع کامل داشت. هدف از این چنین جنایتی بدون شک ضربه زدن و از بین بردن بخشی از رهبری حزب و کومه‌له و تضعیف آن بود. و در نهایت وادار نمودن ما به تکمیل کردن به سیاست‌های آنها در این شرایط سخت بود.

کنگره ششم یکی از کنگره‌هایی بود که جایگاه ویژه‌ای در کومه‌له پیدا کرد. تغییرات مهمی در استراتژی کومه‌له در قبال جنبش کردستان داد. توجه را از اتکای یک‌جانبه به فعالیت‌های نظامی و اردوگاه به تحولات داخلی و درون جامعه و نقش کلیدی و برجسته مبارزات اجتماعی و مدنی در تحقق استراتژی کومه‌له معطوف ساخت. در این کنگره ضمن بررسی و ارزیابی سیر پیشرفت و کمبودهای دوره‌های مختلف فعالیت‌های آن، استراتژی جدیدی را مطرح می‌ساخت؛ که فراسوی محدودیت‌های نظامی و عقب‌نشینی تحمیل شده آن دوران بود. ابراهیم علیزاده نفر اصلی در مطرح نمودن مباحث فوق در کنگره بود. که با م. حکمت در مورد آنها مشورت و توافق کرده بود. حتی به نوعی م. حکمت ایده‌ها و نظرات خود را چه شفاهی و چه کتبی در اختیار م. کومه‌له قرار داده بود. عبدالله مهتدی هم در آن زمان با آنها هیچ‌گونه مخالفتی نکرد. در آن

هنگام م. حکمت و ع. مهدی در کردستان بودند. قرار بود در آن کنگره شرکت کنند. اما هر کدام به دلایل متفاوتی از جمله مسائل امنیتی کردستان را ترک و به خارج برگشتند. هیچ کس دیگری نه در کنگره و نه در بیرون آن کوچکترین سخنی در مخالفت با مصوبات این کنگره بر زبان نیاورد.

با این حال استراتژی مصوب کنگره فوق هنوز تناقضاتی را با خود همراه داشت؛ از یک طرف ما نیروی‌های رژیم را اشغالگر می‌دانستیم، و خواهان بیرون کردن این نیروی اشغالگر از کردستان بودیم؛ و این در صورت تحقق عملی آن یعنی تلاش برای یک کردستان مستقل معنی پیدا می‌کرد. از طرف دیگر سیاست ما تلاش در جهت ماندن در چهارچوب جغرافیای سیاسی ایران بود حتی در قطعنامه مصوب آن پیرامون استراتژی کومه‌له در جنبش انقلابی کردستان سخنی از فراندوم و حق مردم کردستان در انتخاب ماندن و یا استقلال مطرح نشد. در همین رابطه برای تحقق این استراتژی بعضاً مرحله بندی‌های غیر واقعی نیز پیش بینی شده بود، که به آنها نمی‌پردازم. در این کنگره صحبتی از طرح و برنامه خودمختاری هم که در کنگره‌های قبلی مطرح و تصویب شده بود، به میان نیامد و هیچ آلترناتیو خاصی هم از قبیل فدرالیسم یا حقوق شهروندی جایگزین نگردید و مسکوت گذاشته شد. در آن هنگام اختلافات داخل حزب هنوز مطرح و برجسته نبودند. حزب یک پارچه کار و وظایفش را پیش می‌برد. انتقادات و مباحث آن موقع بیشتر در رابطه با عدم نفوذ حزب در میان طبقه کارگر و تلاش در جهت آنچه گفته میشد "تغییر ریل" دادن فعالیت‌های کل حزب در چنین جهت و مسیری بود. جهت‌گیری‌های کنگره ششم اساساً روی اجتماعی شدن و کارگری نمودن حزب و کومه‌له متمرکز بود. اسناد و قطعنامه‌ها و سیاست‌های مصوب این کنگره بیانگر و گویای چنین وضعیتی هستند. ظاهراً هیچ کسی هم مخالف آنها نبود. یا اگر هم بود، مسکوت بودند. حول و حوش کنگره ششم بود، که آژیتاتورها و مبلغین حزبی در سطوح مختلف و حتی از طرف اعضای ک.م. شعار معروف "کارگران: حزب کمونیست ایران حزب شماست بیاید آنرا فتح کنید!" رو به بیرون و خطاب به طبقه کارگر در ایران و کردستان مطرح می‌شد. سخنرانی صدیق کمانگر به‌عنوان یکی از آژیتاتورها و شخصیت شناخته شده در سالگرد حزب با همین شعار خاتمه یافت! و در رادیو و دیگر رسانه‌های تبلیغی حزب و کومه‌له وسیعاً پخش گردید. شعاری که البته تأثیر و تغییر آن‌چنانی از لحاظ عملی و پراتیکی در وضعیت و سرنوشت حزب بدنال خود ایجاد نکرد.

در کنگره ششم باز هم به ک.م. و سپس در پلنوم به ک.ر. کومه‌له انتخاب شدم. و تا هنگام کنارگیری و استعفا در این سمت به انجام وظایف حزبی مشغول بودم. ضرورت بیان این مسئله بدین جهت است که تعهد و پابندی خود را برای تمام مصوبات و تصمیمات اتخاذ گردیده از جانب این ارگان حزبی را تا زمانی که من در این حزب فعالیت داشته‌ام متذکر و روی آن تأکید نموده باشم

ترور صدیق کمانگر و غلام کشاورز

از بردانگاه تا لارناکا ۱

با پایان جنگ ایران و عراق ج. اسلامی به منظور پیش‌گیری و ترس از خطر هرنوع احتمالاتی، قتل عام وسیعی از زندانیان سیاسی را در زندان‌ها راه انداخت و هم‌زمان برنامه‌های جدی‌تری برای ضربه زدن هرچه بیشتر به نیروهای اپوزسیون بخصوص در کردستان را در دستور کار خود گذاشت. ترور شخصیت‌های شناخته شده و اعضای رهبری احزاب سیاسی در آن شرایط جزئی از برنامه و در اولویت کار ج. اسلامی قرار گرفت.

ترور این دو شخصیت برجسته جنبش چپ در ایران و کردستان درست هنگامی اتفاق افتاد که مدتی کوتاه قبل از آن د. قاسملو دبیر کل حزب دموکرات هم از جانب ج. اسلامی در یک توطئه طرح ریزی شده به هنگام مذاکره در وین پایتخت کشور اطریش ترور شده بود و این زنگ خطر جدی بود که نشان می‌داد در آن شرایط ج. اسلامی هیچ‌گونه محدودیت و ملاحظه‌ای برای انجام چنین جنایاتی حتی در کشورهای دیگر قائل نیست و از "بردانگاه" تا "لارناکا" محل این ترورها تا هر گوشه دیگری از دنیا می‌تواند مکانی برای چنین اعمال جنایتکارانه‌ای توسط عوامل مزدور و تروریست و وابسته به آن باشد.

در هر دو مورد جان باختن این دو شخصیت برجسته، غلام کشاورز و صدیق کمانگر بیانگر عدم تشخیص دقیق اوضاع خاص آن دوران و کم-بود در یافت و دانش درست از تحولات از جانب رهبری حزب بود که می‌بایستی با درک آن شرایط اقدامات جدی امنیتی جهت خنثی سازی این نوع توطئه‌ها در دستور قرار می‌گرفت. همزمان سهل‌انگاری خود آنها هم در رعایت نمودن ابتدائی‌ترین مسائل امنیتی و حفاظتی این اتفاقات ناگوار را بدنبال داشت.

در ارتباط با ترور غلام کشاورز سفر به منطقه‌ای که جولانگاه حزب الله لبنان که وابستگی مطلق آن به ح.اسلامی برکسی پوشیده نبود کاری بسیار اشتباه بود. ترتیب دادن چنین ملاقاتی آن‌هم علنی از طریق گرفتن ویزا در سفارت آن کشور در تهران به مراتب نادرست تر بود. غلام کشاورز (بهمن جوادی) از چهره‌های شناخته شده‌ی چپ در ایران، زندانی سیاسی رژیم سابق و از اعضای رهبری حزب کمونیست ایران که برای دیدار خانواده و بستگان نزدیک خود به قبرس سفر کرده بود، در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۶۸ در روز روشن در مقابل چشم مادر، همسر و برادرش توسط عوامل حزب الله وابسته به رژیم در شهر "لارناکا" ترور شد. بعداً معلوم گردید که وزارت اطلاعات رژیم در جریان گرفتن ویزای سفر از کشور قبرس، از جانب خانواده غلام و تعقیب و پیگیری سفر آنها و اطلاع دقیق از برنامه‌ی دیدار طرح چنین اقدام جنایت‌کارانه‌ی را پی‌ریزی کرده بودند.

همزمان با این ماجرا با فاصله‌ی کوتاهی ح.اسلامی در تاریخ ۱۳ شهریور ۱۳۶۸ اقدام به ترور صدیق کمانگر چهره و شخصیت شناخته شده در میان مردم کردستان ایران نمود. صدیق کمانگر در جریان اتفاقات نوروزخونین سندج در جریان مذاکره با سران رژیم از جمله رفسنجانی رودر رو شده بود. با توجه به شناختی که از وی و نقش جایگاه ایشان داشتند. وی را برای چنین هدفی یعنی ترور انتخاب کرده بودند. در اردوگاه "بردانگاه" در چند کیلومتری شهر رانیه در کردستان عراق محل استقرار رادیو کومه‌له که در آن هنگام مسئول مستقیم آن صدیق کمانگر بود، شخصی نفوذی به اسم عبدالله بادبدست مشهور به "توفیق گرژالی" اهل یکی از روستاهای منطقه سردشت شب هنگام اقدام به ترور وی نمود. و از تاریکی شب بهره جست و با توجه به آشنائی دقیقی که از موقعیت صبح‌العبور منطقه داشت خود را به نیروی دشمن رساند. توفیق گرژالی عامل ترور صدیق کمانگر پ.م کومه‌له بود و قبلاً خود را تحویل رژیم داده بود. اداره اطلاعات رژیم با آموزش دادن و گرفتن تضمین لازم از او بعد از مدتی وی را برای چنین مأموریتی مجدداً به صفوف کومه‌له باز می‌فرستد. پذیرش و قبول وی و از آن مهمتر اعتماد به فرد نامبرده در سپردن مأموریت حفاظت از رهبری یک اشتباه و سهل‌انگاری غیرقابل انکاری بود. یاد و نام این یاران، این نخبه‌های برجسته جنبش کمونیستی در تاریخ پیکار ستمدیدگان برای همیشه جاودانه خواهد ماند.

* * *

در اینجا و در ادامه‌ی این قسمت در نظر دارم، در مورد بحران در حزب و چگونگی شروع و دلایل و زمینه‌های آن، نقش و جایگاه کاراکترهای اصلی، پروسه جدائی‌ها و انشعابات در آن دوران و موقعیت تشکل‌های متعاقب را تشریح و رونمایی کنم. و در خاتمه دیدگاه و نظرات خودم را هم پیرامون آنها بیان کنم.

شروع بحران و اختلافات داخلی

بعد از کنگره ششم کومه‌له اوضاع منطقه رو به وخامت گرائید. به پایان جنگ ایران و عراق نزدیک شدیم. این مسئله تشکیلات ما را با شرایط به مراتب سخت‌تری مواجه ساخت. کنگره سوم حزب در راه بود. به دلایل امنیتی برگزاری آن در کردستان عراق مقدور نبود. تصمیم بر این شد، در محل امن‌تری برگزار شود. کشور سوئد برای این کنگره تعیین گردید. اعزام همه‌ی نمایندگان به اروپا مشکل بود. به همین دلیل این کنگره تا فراهم شدن ملزومات آن مدتی به تعویق افتاد. نهایتاً در زمستان سال ۱۳۶۷ این کنگره در منطقه‌ای دور در شمال کشور سوئد در نقطه

ای کاملاً جنگلی در اطراف شهر "ستورلین" برگزار گردید. در این کنگره مسائل زیادی مورد بحث قرار گرفتند. به اختصار در دو جنبه نظری و عملی بدین گونه بود:

از لحاظ نظری در فواصل بین کنگره دوم و سوم حزب جای‌گزینی بحث کمونیسم کارگری با مارکسیسم انقلابی به میان کشیده شده بود. در واقع بعنوان آلترناتیو فکری و نظری برای شرایط جدید و برای پیشروی حزب در جهت اجتماعی نمودن و کارگری کردن آن مطرح میشد. تحولات زیادی چه در سطح منطقه‌ای و یا جهانی پیش آمده بودند. کنگره میبایستی با بررسی و تحلیل و ارزیابی این تحولات به مصادف آنها می‌رفت. سقوط بلوک شرق و عوارض و عواقب آن یکی از مهمترین مسائل مطرح در مقطع زمانی فوق بود. بحث کمونیسم کارگری علاوه بر وضعیت بحرانی حزب در عین حال جوابی هم به مسائل موجود در سطح جهانی قلمداد میشد. موافقت‌های اولیه با این مباحث در گذشته به تدریج جای خود را به مخالفت داد. در این کنگره و حول و حوش آن عده‌ای از مرکزیت حزب و کومه‌له، این مباحث را تکراری و فاقد ارزش نظری و تئوریک ارزیابی نمودند. آنها معتقد بودند که این نظرات از لحاظ تئوریک هیچ افزوده‌ای به تئوری‌های مارکس در سطح جهانی یا حتی پیشرفتی در رابطه با مباحث نظری گذشته موسوم به مارکسیسم انقلابی هم در آن‌ها نیست. در این رابطه یکی از اعضای کمیته مرکزی در قالب طنز گفته بود، م. حکمت با طرح این مباحث فکر میکند کلاس "اکابر" دایر نموده است.

از لحاظ عملی حزب و بویژه تشکیلات کردستان در شرایط دشواری قرار داشت. با خاتمه جنگ ایران و عراق و رویدادهای متعاقب آن بخصوص بمباران و توپ باران مقرات و اردوگاه‌های ما از جانب هر دو رژیم ایران و عراق این شرایط سخت‌تر و دشوارتر گردید. برای بیرون آمدن از این شرایط آلترناتیو و راه حل‌های متفاوتی مطرح گشتند. نتایج عملی این راه کارها همراه با مباحث نظری که در بالا به آن اشاره شد زمینه‌ی بروز یک بحران جدی را فراهم آورد؛ و در یک پروسه طولانی به اختلافات و صف بندی‌ها در درون تشکیلات دامن زد

فراکسیون کمونیسم کارگری

کانون کمونیسم کارگری بعد از کنگره دوم توسط منصور حکمت، ایرج آذرین و رضا مقدم در حزب تشکیل شد. اهداف اولیه این کانون تلاش برای تغییر حزب به یک حزب کارگری اعلام گردید. کار و وظیفه‌ای که رهبری حزب از همان روز اول کنگره مؤسس آن را در دستور کار خود داشت. اما در طی سال‌های گذشته در انجام آن نه تنها پیشرفت و موفقیتی حاصل نشده بود، اینک می‌رفت به یک معضل و بحران جدی در صفوف حزب تبدیل شود. با ایجاد و اعلام فراکسیون، یعنی تبدیل کانون به فراکسیون رسمی در اواخر سال ۱۳۶۸ از همان ابتدا طرح سؤالاتی را در صفوف تشکیلات بخصوص رهبری به میان آورده بود. از جمله این که سه نفر نامبرده از اعضای دائمی و همیشگی رهبری در بالاترین سطح یعنی عضو دفتر سیاسی حزب بودند. علاوه بر آن بعد از کنگره دوم حزب تا کنگره سوم دو نفر آنها م. حکمت و رضا مقدم برای مدت طولانی همراه یک نفر دیگر هیئت یا کمیته اجرائی حزب را عهده دار بودند. به قول خود م. حکمت تمام امورات اجرائی و عملی حزب هم زیر دست آنها بود؛ و هیچ تصمیم یا مصوبه‌ای بدون تأیید آنها عملی و پیش برده نمی‌شد. در واقع در پیشرفت کارهای حزب و یا برعکس در پروسه عدم موفقیت حزب مسئولیت و نقش مستقیم داشتند. اگر قرار باشد که عدم پیشرفت حزب در این عرصه دلایل داخلی و درون حزبی داشته باشد، در درجه اول کسانی اگر جوابگو باشند، خود آنها باید مسئولیت عدم پیشرفت چنین کاری را بپذیرند. م. حکمت عدم پیشرفت و موفقیت حزب را بیشتر ناشی از توجه نکردن یا به عبارتی مخالفت با مباحث کمونیسم کارگری و سکوت رهبری حزب پیرامون آن می‌دانست. براین باور بود چنانچه سیاست‌ها و نظرات وی پراکتیک می‌شدند، اوضاع حزب می‌توانست چنین نباشد. ک.م. و رهبری حزب را به همراهی ظاهری و فرمال با این ایده‌ها و سیاست‌ها متهم می‌کرد! معتقد بود که رهبری و ک.م. حزب و کومه‌له فاقد سیاست و افق و آلترناتیو مستقل و مشخصی هستند. مشغله‌ها و پراکتیک ک.م. و بطور کلی تشکیلات چیز دیگری و در اساس مغایر با نظرات ایشان عمل می‌کند. بحث فاصله حرف و عمل را به میان کشید، و عدم کارگری شدن حزب را ناشی از وجود و ممانعت گرایش‌های اجتماعی دیگر در صفوف حزب می‌دید. هم چنین در این رابطه و در ادامه‌ی آن سؤالات جدی تری مطرح شدند. از جمله اینکه چرا م. حکمت و دو نفر همراه تنها خود را

مارکسیست می‌دانند و بجز خود هیچ فرد دیگری از اعضای مرکزیت و رهبری حزب را به صفوف کانون و فراکسیون راه نمی‌دادند. م. حکمت از بیان علنی این مسئله اباثی نداشت، که بگوید با اکثریت رهبری و ک.م. حزب اختلاف جدی دارد. و او آنها را مارکسیست واقعی نمی‌داند. بعد از مدتی کورش مدرسی هم به جمع آنها پذیرفته شد. معلوم نبود معیار پذیرش وی چه بود. صرف نظر از اینکه کورش از لحاظ نظری و تئوریک انسانی اهل مطالعه و صاحب نظر بود ولی چنین پنداشته شد که تاکتیک قبول و جذب وی بیشتر برای جلوگیری و همراه نشدن وی و پیوستن به جمع مخالفین ک.م. بوده باشد (در آن زمان کورش عضو ک.م. بود)، تا نیاز به استفاده از توانایی‌های وی در صورت مقابله با بورژوازی جهانی و تأثیر گذاری در عرصه بین‌المللی. م. حکمت با صراحت می‌گفت که کمونیست واقعی از نظر وی کسی است که امروز در سطح جهانی با تعرض بورژوازی مقابله و در درجه نخست برای یک جریان اترناسیونالیستی تلاش کند. معتقد بود ک.م. و رهبری حزب در چنین نقش و کالیبری ظاهر نمی‌شود و مشغول تشکیلات چی‌گری است. و با طعنه سیاسی به ابراهیم عزیززاده گفته بود: " قاج زین " چسبیده است. در تقابل چنین بحثی از جانب مخالفین این سؤال مطرح شد، که سال‌هاست جریان ما به عنوان حزب کمونیست در سطح سراسری مشکل دارد و ما هنوز نتوانسته‌ایم گام یا قدمی جدی در اجتماعی نمودن آن برداریم، چگونه و با کدام امکانات و ملزومات باید برای چنین کار معقولانه و مقبولانه‌ای در سطح بین‌المللی اقدام کنیم. آیا چنین امر مهمی تنها با نوشتن مقاله و طرح مباحث نظری مقدور و شدنی است. البته حوادث و اتفاقات بعدی هم نشان داد که این جمع فراکسیون نتوانستند در عرصه بین‌المللی هم تأثیرگذار باشند و جمع خود آنها هم تداوم پیدا نکرد، و نتوانستند در کنار هم بمانند. نه تنها پراتیک متفاوتی از آنچه در آن زمان بود، نشان داده نشد، بلکه خود افراد اولیه فراکسیون بعد از انشعاب درک متفاوت نظری و تئوریک از مسائل پیدا کردند، و راهشان از هم جدا شد؛ به همدیگر همچون مرتد و خائن نگاه کردند. بهر جهت آنچه به آن دوران مربوط است این بود که ایجاد فراکسیون شروع یک انشعاب زودرسی را برای اولین بار در حزب کمونیست ایران کلید زد.

تا آن زمان م. حکمت جزو معدود کسانی بود که در کنگره‌ها تمام رأی شرکت کنندگان را بدست می‌آورد. اما اینک مخالفت با ایشان و سیاست‌هایش بخش قابل توجهی از تشکیلات را در مقابل او قرار داده بود. تعدادی از اعضای ک.م. بویژه ک.م. ر. کومه‌له بطور علنی در مقابل وی و کانون کمونیسم کارگری ایستاده بود. شخصیت‌های این تقابل در اوایل ابراهیم عزیززاده، جواد مشکلی، صدیق کمانگر، عمر ایلخانی‌زاده، و... بودند. هرچند در اوایل من در ارتباط با کمبودهای حزب، بویژه راهکارهای عملی بیرون آمدن حزب از شرایط و وضعیتی دشواری که بعد از بمباران‌ها و تلفات ناشی از آنها کل تشکیلات را ظاهراً به دو جناح چپ و راست تقسیم کرده بود؛ در مواردی با جناح چپ احساس هم‌سوئی می‌کردم. اما هنگامی که روند اوضاع و پروسه اختلافات بطور جدی مسئله انشعاب و جدائی را به امری محتمل تبدیل نمود؛ همراه با تعدادی دیگر موضعی آگاهانه غیر جانبدار و تا حدودی بی‌طرفانه را دنبال کردیم - دلیل اصلی در اتخاذ این موضع غیر جانبدارانه این بود: من اختلافات را در حدی که قطعی شده بودند، بزرگ نمی‌دیدم در اساس نه دوست داشتم و نه درست می‌دیدم، که این بحران منجر به انشعاب غیر ضروری در حزب و خصوصاً در کومه‌له بشود. در آن هنگام مخالف هر نوع انشعابی بودم. و آنرا به زیان جنبش چپ و کمونیستی می‌دیدم. در یک پروسه نسبتاً طولانی جبهه بندی‌های سیاسی و تشکیلاتی در مقابل هم صف آرایی کردند. برعکس آنچه که ادعا می‌شود، گویا این پروسه اختلافات و انشعاب متمدانه بوده است، به شیوه‌ای کم سابقه علیه هم‌دیگر اتهامات و اعمال سخیفی بکار گرفته شدند. پلنوم ۱۶ ک.م. حزب اوج تصفیه حساب بین این دو قطب درگیر بود. که خود بیان‌گر مناسبات ناسالم و برخورد غیرمسئولانه در قبال کل تشکیلات در شرایط غیرمتعارف آن دوران بود.

انشعاب در حزب کمونیست ایران

حزب کمونیست از ابتدای تشکیل تا هنگام انشعاب تنها سه کنگره برگزار کرده بود. در کنگره مؤسس آن در همان روز اول بر کمبود و عدم پیوند و نفوذ در طبقه کارگرایران در بعد سراسری واقف بود. در کنگره دوم حزب دوباره روی اهمیت حیاتی ضرورت چنین پیوندی صحبت و بر آن تاکید مجدد شد. در کنگره سوم هم طی چندین سال تلاش های حزب برای رفع آن به نتیجه نرسیده بود. این مسئله که همزمان و همراه با محدودیت های زیادی که برای جنبش کردستان و تشکیلات کردستان حزب پیش آمده بود، این بار کل حزب را با یک بحران جدی روبرو ساخت. راهکارهای رهبری حزب در تمام عرصه های نظری، تئوریک و سیاسی در روبرو شدن با این وضعیت مؤثر واقع نگردید. اختلافات داخلی در سطح رهبری بروز علنی پیدا کردند. آلترناتیوهای متفاوتی برای خارج نمودن تشکیلات از چنین وضعیتی مطرح شدند.

م. حکمت در نقش و جایگاه تئورسین اصلی حزب در آن مقطع، بویژه بعد از کنگره دوم، با طرح مباحث کمونیسم کارگری و تشکیل قانون و سپس فراکسیون، آلترناتیو خود را برای خارج ساختن حزب از این بحران مطرح نموده بود. مباحث فوق در حزب و در اوایل پذیرفته شده بودند. اما هم چنانکه گفته شد به مرور زمان طرح راهکارهای عملی پیشنهادی م. حکمت برای مقابله و رو در روئی با مشکلاتی که در اثر خاتمه جنگ ایران و عراق بوجود آمده بودند؛ مخالفت ک.ر. کومهله و بخشی از تشکیلات را بدنبال خود آورد. طرح و راهکارهای پیشنهادی فوق بیشتر در ارتباط با سبک نمودن تشکیلات، تخلیه منطقه و انتقال باقی مانده رهبری حزب و کومهله به خارج و به اروپا بودند. این راهکارها از جانب تعدادی از اعضای ک.م. و بویژه ک.ر. کومهله به هزیمت تعبیر گردید و با چنین نهادهایی به شدت مخالفت شد. بعد از طرح این راهکارها مباحثات نظری وی نیز بیشتر و به صورت جدی تری به چالش کشیده شدند.

م. حکمت مخالفت های درون تشکیلات را به مقاومت ناسیونالیسم درون کومهله در مقابل کمونیسم قلمداد کرد و تشکیلات کردستان را که ک.ر. کومهله در رأس آن قرار داشت، به مانع اصلی در مقابل بحث ها و سیاست های مطرح شده خود ارزیابی نمود. فراتر از آن وی در یکی از سخنرانی های خود مخالفت های ک.ر. را توطئه گرانه و حتی اقدامی ارتجاعی نام گذاشت.

در چنین شرایط و موقعیتی هنگامی که م. حکمت با چنین مخالفت های آشکاری روبرو شد، این بار نظراتی متفاوت با آنچه در مورد نقش و جایگاه کومهله در کنگره دوم و کنفرانس های قبلی گفته بود، مطرح ساخت. اگر در مقطعی نفوذ اجتماعی کومهله منصور حکمت را به گفته خودش به "شور و شغف" و امید داشت و بخش سراسری حزب می بایستی آنرا الگوی خود قرار می داد، از این نوع گفته ها به نوعی انصراف داد؛ و به کومهله همچون جریانی که تحت نفوذ گرایش ناسیونالیسم در آمده باشد، می نگریست و دیگر آن جایگاه سابق را برایش قائل نبود.

در جریان مباحث و اختلافات درونی در یک پروسه نسبتاً طولانی که بسیار تند و بی رحمانه هم بودند، نهایتاً م. حکمت به این باور رسید که دیگر حزب کمونیست هم که خود وی یکی از بنیان گزاران و تشکیل دهندگان اصلی آن بود، ظرف مناسبی برای ادامه مبارزه نیست. اگر زمانی ضرورت تشکیل حزب کمونیست از جانب جریان مارکسیسم انقلابی جوابی به تعرض بورژوازی در ایران بود، هم اکنون این دوران سپری گشته و مارکسیسم انقلابی و حزب کمونیست ایران که از دید وی بیشتر شبیه یک جبهه و ائتلاف بین گرایش های مختلف را پیدا کرده بود، دیگر جواب گوی شرایط جدید نبود. باید یک حزب تک بنی جدیدی ساخت که تئوری ها و سیاست های کمونیسم کارگری که به عنوان ضرورتی در مقابل تعرض بورژوازی جهانی مطرح می شدند، در محور کار و برنامه آن قرار گیرد. م. حکمت با چنین هدف و پروژه ای همراه با اکثریت از حزب انشعاب کرد. تا آنجا که به انشعاب در حزب کمونیست ایران مربوط میشود، زلزله ای بسیار قوی در صفوف حزب ایجاد کرد. و این حزب را تا مرز انحلال برد. این اقدام نه تنها ضربه ی بسیار بزرگی به این حزب بلکه تضعیف کل جریان چپ را هم بدنبال خود آورد.

حکا و کومه‌له بعداز انشعاب

در پروسه انشعاب جبهه بندی‌ها و جناح بندی‌ها تا حدودی بهم خورد تعدادی از اعضای ک.م.ع. مهتدی هم در میان آنها بود و تا قبل از انشعاب با جناح کمونیسم کارگری همراهی کرده بودند، از انشعاب حمایت نکردند و عملاً به صف جناح مقابل ملحق شدند. نگهداری و بازسازی حزب به اولویت جناح باقی‌مانده اعضای ک.م. تبدیل شد. به هنگام انشعاب صحبت از حفظ تشکیلات کومه‌له به صورت یک جریان و حرکت مستقل و جداگانه مطرح نبود. کسی طرح چنین ایده‌ای را در آن مقطع به میان نکشید. با وجود اینکه حزب کمونیست و تجربه آن عملاً زیرسؤال رفته بود، هنوز حفظ ظاهر این چهارچوب حزبی و محصور نگه داشتن کومه‌له در این قالب به مثابه یک اصل خدشه ناپذیر مورد نظر بود. این درحالی بود که در چنین شرایطی کومه‌له با درس گرفتن از عدم موفقیت تجربه حزب کمونیست ایران می‌توانست واقع‌بینانه عمل کند، و فعالیت آینده خود را بعنوان یک جریان کمونیستی مستقل تحت عنوان "حزب کمونیست کردستان" یا هر اسم دیگری به پیش ببرد. در حقیقت و در دنیای واقعی و از لحاظ عملی هم کومه‌له چیز دیگری غیر از این نبود. این اتفاق نیفتاد! دلیل اصلی این نبود که بازماندگان در حزب کمونیست ایران این واقعیت را نمی‌دیدند که بعداز انشعاب حتی یک نفر از افراد ا.م. ک سابق یا به عبارتی خارج از کردستان در صفوف آن باقی نمانده بود؛ بلکه به نظر می‌رسید دلایل اساسی دیگری داشت. اقدام به چنین کاری به مثابه خالی نمودن عرصه فعالیت در بعد سراسری تلقی می‌شد. یک نوع عقب‌گرد و عقب‌نشینی به حساب می‌آمد. و به نوعی حقانیت پیدا کردن طرف مقابل در انشعاب قلمداد می‌گردید. همزمان در مباحث و جدل‌های درون تشکیلاتی مدام روی این نکته تأکید می‌شد که جناح باقیمانده در حکا خود را متعهد به پیگیری و دفاع از باورهای مشترک تا کنونی می‌داند و طرف مقابل به عدول از آن‌ها متهم میشد. بدون تردید در چنین جو و فضایی یعنی در پروسه انشعاب و اختلافات طرح فعالیت مستقل تحت نام "حزب کمونیست کردستان" می‌توانست پشت کردن به این باورهای مشترک و به محلی‌گرایی و ناسیونالیسم تعبیر شود.

ع.مهتدی و ا.علیزاده به مثابه دو کاراکتر اصلی، هر چند تا قبل از آن مخالف سیاسی و در مقابل هم قرار گرفته بودند، نگهداری و بازسازی حزب کمونیست و کومه‌له را بعداز انشعاب عهده‌دار شدند. ا.علیزاده در سمت دبیر اول کومه‌له به کارش ادامه داد. ع.مهتدی هم به دبیر کل ک.م. حزب کمونیست تعیین گردید. بدین گونه حزب کمونیست ایران با وجود اینکه بافت تشکیلاتی آن به کمتر از نصف فعالین و کادرهای کومه‌له در کردستان محدود مانده بود، حفظ و بازسازی گردید. این ائتلاف همان طوری که قابل پیش‌بینی بود، مدت طولانی دوام پیدا نکرد. ع.مهتدی با وجود تلاش‌های زیادی که به خرج داد بویژه با سازمان دادن مجدد نشریه "افق سوسیالیسم" و با درج مقالاتی در آن برای دوره‌ای تمام تلاش خود را برای جلب حمایت مخالفان خود در صفوف داخلی حزب بکار برد. اما کمتر مورد استقبال قرار گرفت. در نهایت با همان جمعی که قبلاً از کمونیسم کارگری حمایت نموده و در حزب مانده بودند با همراهی تعدادی دیگر این بار از زاویه فعالیت مستقل کومه‌له در کردستان و با اتکا به چنین ضرورتی تحت عنوان "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران" از حزب انشعاب نمودند. طنز تلخ تاریخ این بود که این جدائی نه در ادامه مواضع و سیاست‌هایی که تا آن هنگام مدافع آن و در افق سوسیالیسم برای آنها مقالات پرحرارتی نوشته بود، و نه حتی از یک زاویه چپی که سیاست‌های رادیکال سابق و گذشته کومه‌له را نمایندگی کند، بلکه از موضع راست صورت گرفت که در نهایت و در عمل طی یک پروسه نسبتاً طولانی ماهیت فعالیت‌های آن از دایره یک جریان متداول چپ و کمونیستی خارج گردید؛ و با چرخش و پذیرش افکار و گرایش ناسیونالیستی هویت جدید خود را با جریان سوسیال دموکراسی بازتعریف نمود. حکا و سازمان کردستان آن یعنی کومه‌له هم کماکان با همان شکل سابق در موقعیتی نسبتاً ضعیف‌تر به کار و فعالیت خود ادامه داد.

تشکیل حزب کمونیست کارگری

در سمینار اول کانون کمونیسم کارگری م. حکمت همزمان با اعلام اهداف اصلی آن مبنی بر تبدیل نمودن حزب کمونیست ایران به یک حزب کارگری، تاکید نموده بود که تحت هیچ شرایطی دست بردار این حزب که از نظر ایشان یکی از دستاوردهای بزرگ تاکنونی چپ و طبقه کارگر محسوب می‌شد، نخواهد شد. در یکی از سخنرانی‌های خود در وصف حزب گفته بود: "خطوط و جریانات دیگر در صفوف حزب نه حرفی دارند نه ادعائی، حتی اگر هم داشتند، حزب کمونیست را نمی‌بایست و نباید بدستشان داد". اما بعد از مدتی با بروز و تشدید اختلافات در صفوف حزب و شکل‌گیری مخالفت بیشتر با نظرات و سیاست‌های وی با وجود اینکه هنوز از حمایت اکثریت برخوردار بود، آنرا ترک نمود و دست بردار آن گردید.

در زمستان سال ۱۹۹۱ در شرایطی که حزب کمونیست و تشکیلات کردستان آن در یک موقعیت بسیار دشوار داخلی و خارجی قرار داشت، از آن بیرون آمد و انشعاب کرد! وی این کار خود را انشعاب نمی‌دانست، و ظاهراً تنها مبادرت به کناره‌گیری نموده بود. اما تردیدی وجود نداشت که با رفتن وی اکثریت موافق نظرات وی همزمان با ایشان حزب را ترک خواهند کرد. در ماه‌های اواخر همان سال در خارج کشور همراه با تعدادی از هم‌فکران خود حزب کمونیست جدیدی با اضافه نمودن پسوند کارگری را اعلام کرد. این حزب جدید از لحاظ ساختاری و خاستگاه و موقعیت اجتماعی نه تنها مزیتی بر حزب قبلی نداشت، از اعتبار و نفوذ اجتماعی کومه‌له هم محروم بود. کومه‌له‌ای که به گفته خود م. حکمت رشد و نفوذ و قدرت اجتماعی آن مستقیماً به رشد و وجود طبقه کارگر در کردستان مربوط بود. این حرکت و تصمیم وی در حالی بود که کومه‌له با هر کم‌بودی که داشت، تنها بخش اجتماعی و کارگری این حزب بود. هنگامی که در مرحله وقوع جدائی گفت که حضرات کلید رهبری کومه‌له را به دست صاحبان اصلی آن - از نظر ایشان یعنی ا.علیزاده و ع. مهتدی - برگرداند؛ دیگر تردیدی برای کسی باقی نگذاشت که کومه‌له آن جایگاه قبلی را برایش نداشت.

کاملاً واضح بود، که چنین اقدامی هرچه بیشتر آنها را از اهداف کارگری و اجتماعی اعلام شده دورتر می‌ساخت. در حقیقت این حزب تازه تأسیس با وجود حضور تعداد قابل توجهی از کادرهای شناخته شده و با سابقه در آن بیشتر بصورت یک تشکل خارج کشوری تداعی می‌شد؛ تا یک حزب یک‌بنی کارگری که در تفاوت با دیگر احزاب غیر کارگری از جمله حزب کمونیست ایران، رهبران آن از فعالین و رهبران عملی جنبش کارگری در محل کار و زیست تشکیل شده باشد؛ نکته‌ای که م. حکمت برای تعریف یک حزب کارگری واقعی و در نقد کمبودهای حزب کمونیست همیشه و مرتب در همه‌ی سخنرانی‌ها یا نوشته‌هایش بر آن تأکید مصرانه‌ای داشت. در تشکیل حزب کمونیست کارگری از همان متد و شیوه و روشی بهره گرفته شد، که زمانی حزب کمونیست ایران ساخته شد. در حقیقت ادامه‌ی همان مسیر پیموده شده، تکرار اشتباهات گذشته و نادیده گرفتن همان کمبودها و تناقضاتی بود، که عدم موفقیت چنین حرکتی از لحاظ عینی و تجربی هم به محک تاریخ خورده بود؛ از این لحاظ آینده آن از همان روز اول تشکیل تا حدود زیادی قابل پیش‌بینی و معلوم بود.

مدتی بعد از تشکیل حزب دو نفر از همراهان اصلی م. حکمت (ایرج آذرین - رضا مقدم) که از همان روز اول فراکسیون کمونیسم کارگری پای آنرا امضا کرده بودند، به دلایل متعدد از جمله ادعای فاصله گرفتن حزب از سیاست و پرنسپ‌های اعلام شده‌ی قبلی در ارتباط با موضوعات و مسائل کارگری از حزب فاصله گرفتند و استعفا دادند. زمانی تصور همه از جمله مستعفیان فوق بر این بود که طبقه کارگر ایران با طرح شعار دعوت به فتح حزب کمونیست وارد صحنه خواهد شد و به بحران موجود در حزب و جریان چپ خاتمه خواهد داد و این در مورد حزب جدید هم صدق می‌کرد. این اتفاق نیفتاد و تسخیر حزب توسط کارگران امکان پذیر نگردید! ظاهراً طرفداران چنین سیاستی مبنی بر انتظار دخالت کارگران در حزب نا امید شدند و استعفا دادند. به نوبه خود این مسئله یعنی به میدان نیامدن طبقه کارگر موجب گردید که م. حکمت هم در بعضی از نظرات و تئوری‌های کلاسیک مارکسیستی در مورد نقش و جایگاه طبقه کارگر در پروسه انقلاب و تصرف قدرت سیاسی تجدید نظر کند؛ که خود م. حکمت از زاویه و نگاه چپ آنها را کفرگوئی، ولی طرفداران وی آنها را افزوده‌های جدید به مارکسیسم وصف کردند. م. حکمت به دلیل اتوریته‌ی ویژه‌ای که در صف طرفدارانش داشت، به درجه‌ای تا زمانی که هنوز در قید حیات بود، توانست از

انشعاب و پراکندگی هر چه بیشتر آنها، هر چند محدود جلوگیری کند. اما بلافاصله بعد از مرگ نابهنگام وی هم چنانکه انتظار می‌رفت، حزب کمونیست کارگری نتوانست انسجام خود را حفظ کند. انشعابات متعددی در آن صورت گرفت و به گروه‌ها و سازمان‌های کوچک تبدیل شدند. بدین گونه حزب کمونیست کارگری آن جایگاه مورد نظر را پیدا نکرد. و بحران این تشکل‌ها، که همگی خود را مدافعان خط و سیاست‌های م. حکمت می‌دانند ادامه پیدا کرد؛ و خود این جریان و تشکل‌های وابسته به آن به موضوع بحران چپ اضافه گردید.

تداوم بحران و انشعابات مکرر

با ایجاد بحران و سپس انشعاب اول در حزب کمونیست ایران بعنوان حزب مادر تصور بسیاری بر این بود که بدلیل وجود گرایش‌های سیاسی مختلف در این حزب که موجب انشعاب و تفکیک مسیر راه آنها از هم‌دیگر گردیده بود، دیگر احتمالاً در آینده بحرانی یا انشعابی در کار نخواهد بود. اما واقعیات و سیر روند و پیشرفت مسیر این جریانات چیز دیگری را نشان داد؛ که درست عکس تصورات و پیش‌بینی‌های فوق بود. نه تنها درک و تشخیص درستی از بحران داده نشد؛ راه حل و راهکارهای درپیش گرفته شده هم نتوانست مشکلات موجود چپ را حل و رو به آینده گامی به جلو برداشته شود.

تا آنجا که به جریان کمونیسم کارگری مربوط می‌شود، حزب یک بنی مورد نظر کارساز و جوابگوی بحران نشد. بجز کناره‌گیری دسته‌جمعی و همزمان تعداد بیشماری کادر - حدود بیش از ۱۱۰ نفر که به "شورش استعفای آوریل" متهم شدند، دو نفر اصلی از بنیان‌گذاران جریان فکری کمونیسم کارگری یعنی ایرج آذرین و رضا مقدم به همراه تعداد معدودی دیگر جریان "اتحاد سوسیالیستی کارگری" را سازمان دادند. بلافاصله بعد از م. حکمت، حزب کمونیست کارگری به دو بخش تقسیم شد؛ که از همان نام استفاده کردند. مدتی بعد یکی از آنها پسوند "حکمتیسم" را به آن اضافه کرد. طی پروسه‌ای بخش حکمتیست هم به دو گروه با همان اسم تقسیم شدند. برای تفکیک دوباره یکی از آنها پسوند "رسمی" را به آن افزود. در بخش باقی‌مانده‌ی حزب کمونیست کارگری هم انشعابی دیگر رخ داد که تعدادی از کادرهای اصلی حزب از جمله آذرما جدی همسر م. حکمت در میان آنها بود؛ اسم "اتحاد کمونیسم کارگری" را برای خود برگزیدند. علاوه بر همه‌ی اینها افراد و محافل کوچکتر چند نفری که از اعضای کمیته‌ی مرکزی و دفتر سیاسی هم در میان آنها حضور داشتند از جریان حکمتیست جدا شدند و تحت نام‌های مختلف بصورت پراکنده به کار و فعالیت خود ادامه دادند.

در رابطه با حزب کمونیست ایران هم یعنی حزب مادر ابتدا در سال ۲۰۰۰ یک انشعاب تحت نام "سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان ایران" صورت گرفت، که رهبری آنرا ع. مهتدی بعهده داشت. مدتی بعد از آن جریان مذکور هم به دو بخش تقسیم گردید، که جریان انشعابی نام "کومه له زحمتکشان" را برای خود برگزید، و عمر ایلخانی‌زاده در رأس آن قرار گرفت. در صفوف هر دو جریان فوق تعدادی از مرکزیت و کادرهای اصلی و محافل کوچک دیگری بدون تشکیل گروه یا سازمان کنارگیری نمودند. در حزب کمونیست ایران هم برای بار سوم انشعابی تحت نام "روند سوسیالیستی کومه له" صورت گرفت که گروه فوق حدود بیش از ۱۰۰ نفر از کادرهای قدیمی کومه له با آن همراهی کردند. بعد از مدتی کوتاه در خود این روند انشعابی صورت گرفت که اکثریت این افراد هم از آن کناره‌گیری کردند.

این یک تصویر کلی از سرنوشت و وضعیتی است، که تا امروز جریانات چپ منشعب از صفوف حزب کمونیست ایران پیدا کرده‌اند. علاوه بر موارد جدائی و انشعابات فوق باید به این نکته هم توجه داد که طی پروسه‌ای طولانی تعداد زیادی از اعضای مرکزیت و دفتر سیاسی گرفته تا کادرهای سرشناس و برجسته تا دیگر فعالین که بنظر اکثریت صفوف حزب کمونیست سابق را شامل می‌شوند، به دلیل ناراضی بودن از وضعیت و شرایط موجود این تشکل‌ها به صورت منفرد به کار و فعالیت ادامه می‌دهند. وضعیتی که به هیچ وجه نه تنها نمی‌تواند مورد رضایت و خوشایند کسی باشد، بلکه بسیار تأسف بار هم هست!

یک اظهار نظر مختصر!

بحران در چپ و جنبش کمونیستی محدود به چپ ایران یا کردستان نیست. امروز این بحران ابعاد جهانی پیدا کرده است. چپ با همه گرایش‌ها و ترندهای فکری متفاوت در گوشه و کنار دنیا که کمونیسم موجود را نمایندگی می‌کند، با یک بحران مزمن و طولانی مدت روبرو است. هرچند تغییرات شگرف جامعه جهانی بیش از هر زمانی تکامل و تطبیق سوسیالیسم علمی را با شرایط جدید ملزم و ضروری ساخته است، اما تا کنون هیچ تحلیل و بررسی عمیق و راه‌گشایی از لحاظ نظری و تئوریک و بویژه از لحاظ سیاسی و پراتیکی که توانسته باشد راه برون رفت از چنین بحران عمیق و گسترده‌ای را نشان بدهد، موجود نیست. و این خلاء بسیار بزرگی است، که کماکان وجود دارد. با وجود این پرداختن به بحران حزب کمونیست ایران و کومه‌له به‌طور مشخص به‌مثابه بخشی از جریان چپ در ایران و کردستان فارغ از این بحران عمومی می‌تواند از اهمیت و جایگاه خاص خود همچون یک تجربه‌ی تاریخی برخوردار باشد.

در یک سطح محدودتری من قبلاً در مورد بحران کومه‌له و تجربه‌ی آن اظهار نظر کرده‌ام. نتیجه‌ی چنین تلاشی جزوه یا کتابی تحت عنوان "چپ در کردستان، یک بازبینی مختصر" بود؛ که در آن به تجربه‌ی حزب کمونیست پرداخته‌ام. در ضرورت چنین کاری تردیدی نیست. این امر مهمی است که باید به‌مثابه یک تجربه تاریخی بدون تعصب به آن پرداخت! تا نسل آینده از کمبودها و اشتباهات و دستاوردهای آن در مبارزه پیش‌رو بهره بگیرد. امروز عدم موفقیت این تجربه تاریخی صرف نظر از تمام تلاش‌های صمیمانه و صادقانه‌ای که در گذشته و در این راه انجام گرفت، به‌عنوان یک فاکت و حقیقت عینی غیر قابل انکار است. در اینجا من به‌طور مختصر نکاتی را در خصوص بحران و این انشعابات بیان می‌کنم: در یک سطح کلی پیرامون وضعیت فوق می‌توان به چند نکته اشاره کرد:

سؤال اساسی این است، این همه انشعاب چرا؟! آیا این انشعابات طبیعی بودند. در پاسخ به چه نیازی و در جواب به کدام ضرورت سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی چنین انشعاباتی صورت گرفته است؟! من قبلاً هم گفته‌ام به‌جز یک مورد شخصاً نتوانستم دلایل سیاسی حتی عامه پسندی را برای توجیه و توضیح آنها پیدا کنم! در اکثر موارد انگیزه‌های دیگری مسبب این انشعابات بوده است. در ارتباط با حزب کمونیست ابتدا به این نکته توجه بدهم که سازمان‌یابی و تشکیل چنین حزبی کاری نیست که تنها با اراده گرائی بدون توجه به ملزومات و شرایط سیاسی و اجتماعی محیطی که در آن قرار می‌گیریم، پیش برده شود. اقدام به چنین امر خطیری در یک جامعه با جغرافیای سیاسی و ویژگی‌های خاص اجتماعی آن می‌تواند اهداف و ضرورت‌های مبارزاتی و حتی نوع سازمان‌یابی و شکل مستقل متفاوتی را منطبق با شرایط خاص خود در دستور کار کمونیست‌ها قرار بدهد. کاری که در آن مقطع زمانی به آن توجه لازم نشد. فرم و شکل تشکیلات حزبی امر ثابتی نیست، مشخصات اوضاع سیاسی در این یا آن کشور معین و در این یا آن مرحله از شرایط تکامل جنبش‌ها و جدال‌های طبقاتی می‌تواند بسیار متفاوت و گوناگون باشد.

حزب کمونیست ایران از همان ابتدای کار یعنی نحوه و چگونگی تشکیل آن با مشکلات و اشتباهات و تناقضات جدی روبرو بود. نادیده گرفتن این مشکلات و تناقضات از جانب نیروهای اصلی تشکیل دهنده آن بخصوص کومه‌له در پایه‌ای ترین سطح خود، ریشه و یکی از عوامل اصلی بحرانی است که منجر به عدم موفقیت این تجربه تاریخی و بروز انشعاب و پراکندگی و درنهایت ناکارآمدی این حزب را در عمل به‌دنبال خود داشت.

جامعه‌ی ایران پس از انقلاب و بویژه بعد از شکست آن در سال ۱۳۶۰ وارد مرحله جدیدی شد. کردستان به دلایل متعدد به‌خاطر ویژگی‌های خاص خود در قیاس با بقیه ایران مسیر کاملاً متفاوتی را پیمود. یک جنبش همگانی و توده‌ای و حتی مسلحانه علیه دولت مرکزی به‌راه افتاد؛ که در آن نیروی چپ و مشخصاً کومه‌له نقش اساسی و محوری پیدا کرد. موقعیتی منحصر به‌فرد که کومه‌له را به‌مثابه یک جریان چپ در رأس این جنبش اجتماعی و توده‌ای قرار داد. موقعیت و جایگاهی که دلایل و علت چرائی آن در، آن هنگام درست تشخیص داده نشد. و حتی ضرورت ایجاد

حزب مستقل در سازمان‌یابی برای هدایت و رهبری آن انکار شد. نادیده انگاشتن چنین فاکتورهای مهمی در تعیین راه و مسیر آینده در کنار دیگر فاکتورها یکی از اشتباهات و دلایل و عوامل شکست تجربه‌ای شد که ما شاهد آن بودیم.

تا آنجا که به پروسه تشکیل حزب کمونیست ایران برمی‌گردد، تشکیل آن بر مبنای وحدت نظر و برنامه و اتکا بر عناصر و فعالین کمونیست بود. فعالین سیاسی چپی که هیچ‌گونه ارتباط مستقیمی با طبقه کارگر ایران در سطح سراسری نداشتند. این ضعف اساسی در تشکیل حزب باعث گردید، که این حزب در همان ابتدا در هاله‌ای از ابهام و ناروشنی، آینده‌ی نامعلومی را در مقابل خود داشته باشد. این مسئله در امتداد خود همزمان با دیکتاتوری عریان و سرکوب شدید مانع گردید که این ضعف در پروسه‌ای چند ساله جبران شود. ضعف و کمبودی حتی اگر به درجه معینی هم برطرف میشد، به باور من هنوز تضمینی برای رفع و حل کل بحران و معضلات پیش پای آن نبود.

روند و پروسه شکل‌گیری حزب کمونیست ایران قبل از هر چیز حاصل نزدیکی فکری و نظری دو جریان اصلی تشکیل‌دهنده‌ی آن، یعنی ام‌ک و کومه‌له بود. واقعیت این است که اتحاد این دو نیرو بر مبنای یک تحلیل و ارزیابی درست و واقع‌بینانه و یا همگرایی و اتحاد جنبش‌های اجتماعی که در پاسخ به نیاز و ضرورتی بزرگ پایه اجتماعی متکی باشد نبود. ام‌ک همانند بقیه گروه‌های چپ دیگر از پایگاه اجتماعی آن - چنانی در میان طبقه کارگر ایران برخوردار نبود؛ و هیچ جنبش اجتماعی را نمایندگی نمی‌کرد. در بهترین حالت یک گرایش مارکسیستی خارج از طبقه کارگر بود. این خود نشانگر این حقیقت بود که حزب از همان ابتدای تأسیس خود تأثیراتش از لحاظ اجتماعی تنها به کردستان محدود میشد؛ و کارکرد بسیار محدودی در تحولات سراسری داشت این معضل پایه‌ای در طول تمام حیات حزب کمونیست ایران به مثابه یک معضل و مشکل جدی باقی ماند و در نهایت هم به یکی دیگر از علل و دلایل اصلی بحران و انشعاب در این حزب تبدیل گردید.

عدم موفقیت این حزب در ایجاد نفوذ اجتماعی تنها دلیل داخلی و درون حزبی نداشت. صرف نظر از فاکتورهای پراکنده‌ی دیگر، دلیل عمده‌ی آن همان‌طور که اشاره شد از یک‌طرف به نحوه‌ی تشکیل این حزب در همان ابتدای شکل‌گیری آن و از طرف دیگر وجود شرایط دیکتاتوری و خفقان بسیار شدید جامعه مربوط میشد. این دو فاکتور اساسی نادیده گرفته شدند. نه آن زمان و نه در هیچ کدام از مباحث درون حزبی این نکات و فاکتورها از جانب م.حکمت و فرا کسیون کمونیسم کارگری مطلقاً مورد توجه قرار نگرفتند. و به‌جای آن سرخط نبودن رهبری در پیشبرد سیاست‌های حزب، وجود و ممانعت گرایش‌های مختلف دیگر در درون حزب، ملاک گرفته شد. دلایلی که الزاماً توجیه‌کننده‌ی منطقی و درست برای سازمان دادن یک انشعاب در یک حزب سیاسی نمی‌تواند باشد.

بعنوان سکان‌دار اصلی م.حکمت نقش مهم و تعیین‌کننده‌ی در انشعاب اول در حزب کمونیست ایران داشت. ایشان تئوریزه‌کننده و فرد مقتدر این تصمیم بود. در حقیقت در صورت عدم تصمیم و تلاش وی هیچ شخص دیگری در آن هنگام قدرت و توانائی لازم برای چنین کار و حرکتی را نداشت. وی متوجه این واقعیت شده بود، که عبور حزب کمونیست ایران از بحران پیش رو به هیچ‌وجه کار آسانی نخواهد بود. اوضاع و شرایط بسیار سخت منطقه و محدودیت‌های موجود آمده، همزمان سقوط بلوک کاذب سوسیالیستی در شرق، و تعرض وسیع و گسترده بورژوازی به کمونیسم و چپ در سراسر جهان، او را در پیشرفت کارها بیشتر از گذشته ناامید کرده بود. نگاهش به حزب کمونیست بخصوص به جایگاه و موقعیت کومه‌له بسیار تغییر کرده بود. کومه‌له و جنبش کردستان دیگر آن جایگاه سابق را برایش نداشت. این تغییر نگرش را هم بعداً در تجدید نظر در سیاست "حق ملل در تعیین سرنوشت" فرموله کرد، و سیاست متداول تا کنونی کمونیست‌ها و کومه‌له در قبال جنبش انقلابی کردستان را زیر سؤال برد. به همین دلیل و در این رابطه برعکس نظرات قبلی خود مبنی بر الگوسازی از نفوذ کومه‌له در کردستان، اینک وجود کومه‌له را مانع جدی در اجرای برنامه‌های خود می‌دید. وجود و رشد ناسیونالیسم در کومه‌له را که تا حدودی هم واقعیتی در آن بود، امری موجه برای این کار خود در آن زمان دانست. البته بعد از انشعاب چنین توجیهاتی را هم کنار گذاشت. در یکی از سخنرانی‌هایش با صراحت گفت اگر در حزب کمونیست هیچ اختلاف و مشکلی هم وجود نداشت ما می‌بایستی از این حزب می‌رفتیم و حزب دیگری تشکیل میدادیم. حزب کمونیست از نظر ایشان محل تلاقی گرایش‌های متفاوت اجتماعی و محصول یک دوره‌ی تاریخی معین، تلاش

و مقابله‌ی مارکسیسم انقلابی با گرایش‌های پوپولیستی و رویزیونیستی درون حزب ایران در دوران قیام تا مرحله‌ی شکست آن بود. مارکسیسم انقلابی و به تبع آن حزب کمونیست ایران با شکست پوپولیسم دیگر از نظر وی موضوعیت و خاصیت و جایگاه خود را از دست داده بود. آنچه در عمل اتفاق افتاد این بود که یک انشعاب غیرضروری در حزب و کومه‌له رخ داد، که نه تنها در راستای تقویت جریان حزب در جامعه نبود، بلکه به تضعیف و پراکندگی در صفوف آن دامن زد. این یک اشتباه و خطای سیاسی از جانب م.حکمت در آن مقطع تاریخی بود که مرتکب شد. اشتباهی که اگر آنزمان عواقب آن هنوز برای خیلی‌ها ناروشن بود، امروز دیگر به مثابه یک تجربه تاریخی نتایج آن آشکار و برای هیچ کسی براحتمی قابل اغماض و انکار نیست! م.حکمت یک کاراکتر توانا از لحاظ نظری و سیاسی در جنبش حزب بود؛ به‌ویژه با طرح دیدگاه مارکسیسم انقلابی در نقد دیگر گرایش‌های انحرافی در اوایل دهه‌ی شصت خدمت بزرگی به جریان حزب و مارکسیستی و تقویت آن در ایران کرد. اما این اشتباه وی نتایج معکوسی بدنبال آورد. نتایجی که نشان داد مسیر و راه حل‌های وی و تئوری‌ها و دکترین کمونیسم کارگری برای تفوق بر بحران موجود کارساز نبودند. حزب تک بانی مورد نظر وی بعد از انشعاب مجدداً به چند بانی تبدیل گردید. چندین انشعاب به بهانه‌ی حضور مجدد گرایش‌های مختلف در آن صورت گرفت؛ که امروز کل این جریان را بیشتر از هر زمانی پراکنده ساخته است.

طی سال‌ها مطالعه، تعمق و تجربه پیرامون وضعیت حزب چه در سطح عمومی و جهانی و چه محلی و منطقه‌ای مرا به این نتیجه ساده متقاعد ساخته است که علیرغم اهمیت و جایگاه جدل‌های نظری و تئوریک چه در تقابل با انحرافات درون خود حزب و چه با انواع دکترین و افکار رایج و رسوخ یافته‌ی طبقه حاکم در جامعه به هیچ وجه در شرایط کنونی نمی‌توان تنها با چنین تلاش‌هایی جریان حزب را از وضعیت و شرایط اسفبار کنونی خارج ساخت. این جدل‌ها و خط‌کشی‌های ایدئولوژیکی و در بیشتر موارد غیرسیاسی و روشنفکرانه به دور از یک مبنا و بار طبقاتی بعضاً به یک بیماری لاعلاج و مزمن در صفوف حزب تبدیل گشته است و به‌مثابه یکی از فاکتورها و عوامل مهم در پراکندگی و انشعابات بسیار مؤثر عمل می‌کند. وضعیت کنونی حزب بعضاً از نتایج و تبعات چنین نگرش و ذهنیت بیمارگونه است. به باور من قبل از هر چیز دیگر آنچه امروز می‌تواند نقش تعیین‌کننده در تغییر وضعیت کنونی حزب ایفا کند تلاش برای به‌سرانجام رساندن و به پیروزی رسیدن حرکت حزب در یک جغرافیا و یک جامعه معین و تثبیت و ضرورت حقانیت عملی آن است! بدون به‌ثمر رساندن چنین تلاش عملی فقط با تئوری پردازی و مرزبندی کردن‌های صرف ایدئولوژیک رهائی حزب از وضعیت فعلی محال و غیرممکن است! در یک کلام مسائل نظری و تئوریک بخصوص در سیاست وقتی مابه‌ازاء عملی و اجتماعی پیدا نکند بی‌خاصیت خواهد بود. همه می‌توانند علم مارکسیسم را یاد بگیرند حتی از طریق مدارس و دانشگاه‌های معتبر، اما آنچه می‌تواند اهمیت و جایگاه مهمی در مبارزه احراز نماید پراتیک و تعهد به عمل اجتماعی آن است! چرا که تنها نیروی اجتماعی در صحنه می‌تواند تغییر ایجاد کند. در نتیجه درک درست از اصول مارکسیستی الزاماً به معنی درجه انقلابی بودن کسی نیست و مستقیماً با آن ترجمه نمی‌شود. امروز زندگی در حاشیه‌ی جامعه و در دنیای مجازی به یک امر عادی و طبیعی برای جریان حزب تبدیل گشته است. خلاص شدن از چنین وضعیتی نه از کانال صرف ایدئولوژیک و پیشبرد یک جنگ صلیبی در این زمینه بلکه در درجه نخست زمینی کردن آرمان‌های انسانی در عرصه‌ی سیاست و تلاش برای کاربست و عملی کردن آن در دنیای حقیقی و اجتماعی است

کناره‌گیری از حزب

استعفا و کناره‌گیری من به دوران بعد از پلنوم شانزده حزب برمیگردد. در این پلنوم که در خارج کشور برگزار گردید برایم معلوم، مسلم و مسجل شد که اختلافات نه تنها راه حلی در مقابل ادامه کاری حزب در پیش رو ندارد، بلکه انشعاب در آن در آینده حتمی است و تردیدی در این زمینه وجود ندارد. پلنوم یک نشست نرمال و معمولی نبود بیشتر به یک نزاع و دادگاه محاکمه شبیه بود؛ یا بهتر بگویم جلسه اعتراف و توبه-گیری! عده‌ای از اعضای مرکزیت حزب و کومه‌له واداره استعفا شدند! از اینکه وضعیت حزب به اینجا رسیده بود مرا بسیار آزار میداد. برای اولین بار نوارهای پلنوم در اختیار تشکیلات گذاشته شد و نتیجه‌ی عمدی این کار بدتر شدن اوضاع و منفجر شدن اختلافات درون تشکیلاتی

گردید. در حقیقت جنگ قدرت و جلب و جذب نیرو و تصفیه حساب‌های تشکیلاتی و شخصی همراه با بی‌پرنسیبی و اتهامات سخیف علیه همدیگر به اوج رسیده بود! شخصیت و کرامت کسی در امان نمانده بود. وجود چنین جو و فضای سنگینی برای من قابل تحمل نبود. اوضاع طوری شده بود که ک.م. و رهبری حزب کنترل را از دست داده بود. جالب این‌که، این وضعیت برای بعضی‌ها پیروزی جناحی بر جناح دیگر و بعنوان یک دستاورد بزرگ توصیف می‌شد! بعد از پلنوم عملاً چهار نفر اعضای فراکسیون دفتر سیاسی حزب شدند. ک.م. کومه‌له و ادار به استعفا و خلع قدرت شده بود و از طرف مقابل که اکثریت داشت یعنی جناح کمونیسم کارگری کمیته‌ای موقت برای اداره تشکیلات پیش‌نهاد شده بود که اعضای این کمیته بیشتر از طرفداران خود آنها بود. استعفای ابراهیم عزیزاده موقتی و مصلحتی پذیرفته نشد. این اقدامات اختلافات و پروسه انشعاب را به مرحله عملی سوق می‌داد بعد از پلنوم شانزده در تشکیلات کردستان تشنج بالا گرفت. به فاصله زمانی نه چندان طولانی پلنوم ک.م. کومه‌له در شهر استکهلم برگزار گردید. مسئله انشعاب و راهکارها و پروسه عملی آن رسماً مورد بحث قرار گرفت. در چنین جو و فضائی بود که من وقتی انشعاب را در آینده نزدیک قطعی دیدم تصمیم گرفتم که با هیچ کدام از طرفین همراهی نکنم و پس از مدتی از پلنوم فوق طی نامه و یادداشتی کوتاه خطاب به ک.م. حزب و کومه‌له رسماً از حزب استعفا دادم و در آن یادداشت اشاره کرده بودم چنانچه ضروری باشد توضیح این تصمیم را کتبا و مفصل برایشان ارسال خواهم کرد.

م. حکمت و ابراهیم عزیزاده هم به مثابه دبیر کمیته‌های مرکزی حزب و کومه‌له و هم کسانی که در رأس دو جناح مخالف هم‌دیگر قرار داشتند و پروسه جدائی را پیش می‌بردند در دو مورد جداگانه با من صحبت کردند که از استعفا منصرف شوم. جوابم به منصور حکمت این بود: شما که خود برنامه انشعاب و جدائی دارید، از یک طرف از کارگری و اجتماعی کردن کمونیسم صحبت می‌کنید، از طرف دیگر عملاً کومه‌له تنها بخش اجتماعی و توده‌ای حزب را که خود شما بارها روی نفوذ اجتماعی آن و هم‌سرنوشت بودن کارگر و زحمکش کرد با کومه‌له صحبت کرده اید، کنار می‌گذارید چنین پروژ و برنامه‌ای را چگونه پیش می‌برید؛ فکر می‌کنید این پروژ و برنامه شما چه آینده‌ای می‌تواند داشته باشد.

ابراهیم عزیزاده هم تلاش کرد خصوصی با من صحبت کرد که در حزب بمانم از ضرورت نگهداری حزب و جنبه‌های حقوقی و مسائلی در این چهارچوب به میان کشیده شد. جواب من به ایشان هم این بود: حزب تا کنون مشکلات جدی زیادی داشته، حالا اضافه بر همه این مشکلات اکثریت تصمیم دارند از این حزب انشعاب کنند و تقریباً تمام یا اکثریت مطلق نیروی غیرکرد صفوف این حزب را ترک خواهند کرد؛ با چنین وضعیتی حزب کمونیست تا ده‌ها سال دیگر تازه به وضعیت کنونی‌اش هم بر نمی‌گردد. من دورنمای روشنی برای آن نمی‌بینم. بحث‌های من با م. حکمت و متعاقباً ا. عزیزاده بی‌نتیجه ماند و من کماکان استعفا و کنارگیری را درست می‌دانستم. بدین گونه من با یک تصمیم بسیار سخت و دشواری روبرو شدم بعد از سال‌های طولانی فعالیت با حزب و جریانی که داوطلبانه جوانی و زندگی و به‌نوعی سرنوشت خود را به آن گره زده و وقف آن کرده بودم ترک نمودم.

ترک و فاصله گرفتن من از حزب و نپیوستن به سازمان و تشکل‌های منشعب متعاقب آن به هیچ‌وجه به معنای تجدید نظر در باورها و آرمان‌های انسانی که تجلی آنها را در جامعه‌ای عادلانه و سوسیالیستی می‌بینم و برایش سال‌ها تلاش کرده بودم، نبود. گرچه بسیار طبیعی است که نگاه و نگرش من به مسائل تحول زیادی هم به خود دیده باشد. از نقطه نظر من بعد از انشعاب اول در حزب کمونیست و کومه‌له هیچ کدام از جریانات منشعب نتوانستند در هیچ زمینه‌ای آلترناتیو وضعیتی بهتر از آنچه حزب در آن زمان بود نشان دهند. به همین دلیل هم من هیچ‌گونه رغبتی در خود سراغ ندیدم که با تشکل‌های موجود و با موقعیت و جایگاهی که پیدا کردند، آنها را از لحاظ تشکیلاتی همراهی کنم. با وجود اینکه نگاه و رویکرد من به همه‌ی این تشکل‌ها به تمامی سیاه و منفی نیست، اما بعد از این همه سال کماکان بر این باورم که حزب و بویژه کومه‌له قبل از این انشعاب‌ها با اعتبار و امکانات و قدرت اجتماعی که برخوردار بود با وجود کمبودهایش وضعیتی به مراتب بهتر از تمام تشکل‌های موجود داشت. در این مورد بهتر است قضاوت را به آینده و تاریخ سپرد.

در آینه‌ی تاریخ ۱

در بخش پایانی این یادداشتها به توصیه بعضی از دوستان نزدیک، مجموعه‌ای عکس و تصاویر که مرتبط با موضوعات مطرح شده هستند، ضمیمه میشود تا ضمن گرامیداشت یاد و خاطره یاران جانباخته از طریق روایت تصویری در عین حال به درجه‌ای هم در جهت ملموس‌تر نمودن بعضی از این حرکات و رویدادها و در انعکاس بیشتر آنها در آینه‌ی تاریخ کمک کند. در این رابطه یادآوری چند نکته را لازم میدانم:

۱- به دلیل محدودیت از میان عکس‌ها تنها آنهایی انتخاب شده‌اند که به نوعی مرتبط با موضوعات مطرح شده در کتاب باشند. متأسفانه ما در این پروسه‌ی تاریخی و نسبتاً طولانی عزیزان زیادی را که من شخصاً روابط شخصی و عاطفی نزدیکی با بسیاری از آنها داشتم، از دست داده‌ایم اما هیچ عکس مشترکی با آنها در اختیار نداشتم که ضمیمه شود. این به معنی هیچ‌گونه کم توجهی و یا کم اهمیتی و تبعیضی نسبت با آنها نیست.

۲- تصاویر چه صامت و ثابت یا متغیر و متحرک همچون فیلم و شبیه آن همیشه در طول تاریخ بعنوان اسناد معتبر و قابل استناد مورد استفاده بوده و هستند. البته به شرطی که مورد دست کاری قرار نگرفته باشند. ما در گذشته نه امکانات لازم را داشتیم و نه برای چنین نوع کارهایی جایگاه و اهمیتی قائل بودیم که بتوانیم در این عرصه، تحولات و اتفاقات مهم تاریخی را مستند و مکتوب کنیم. آنچه امروز ما داریم جسته و گریخته تصاویری است که بیشتر برای خاطره و یادآوری‌های شخصی و جمعی گرفته شده‌اند. لذا عدم ارتباط ارگانیک و تاریخی این تصاویر با همدیگر ناشی از این کمبودها و محدودیت‌ها است.

۳- هر عکسی دارای ویژگی مختص به خود در آن لحظه معین است. عکس می‌تواند بخشی از یک تاریخ را به تصویر بکشد. به عبارتی نشان دهنده و بیانگر حرکت و یا اتفاق کوچک یا بزرگی در تاریخ مورد نظر باشد و یا برعکس منعکس کننده هیچ اتفاق خاصی نباشد. همانگونه از یک تصویر هم ممکن است بتوان ده‌ها نوع برداشت متفاوت از آن نمود. از دوستی و رفاقت‌ها، از وفاداری و فداکاری‌ها، تا نقطه متقابل آن یعنی خشونت و جنگ و خونریزی و غیره ... می‌تواند جزئی از آن باشد.

۴- بعضی از عکس‌ها ممکن است از کیفیت خوبی برخوردار نباشند اما از بعضی جنبه‌ها بویژه از لحاظ تاریخی از دید من بودنشان را لازم و ضروری دانستم.

۵- از تفسیر و توضیح در مورد عکس‌ها خوداری نموده‌ام و به نظرم غیر ضروری آمد.

۶- در زیرنویس عکس‌ها تنها به ذکر محل و بعضاً اسامی افراد اکتفا گردیده است. در مواردی به منظور پرهیز از اشتباه اسامی افراد به دلیل عدم اطمینان و ناروشن بودن، موقتاً نقطه چین گذاشته شده است.

۷- اسامی جان‌باختگان و کسانی که در قید حیات نیستند با سمبل ستاره روی اسامی مشخص گردیده است.

یاد و خاطره‌ها، با روایت تصویر



محل عکس منطقه "ژاورود" بیساران: رحیم الهی و برادر کوچکترش عزیزالهی هر دو در جنگ تحمیلی ح.د جان باختند



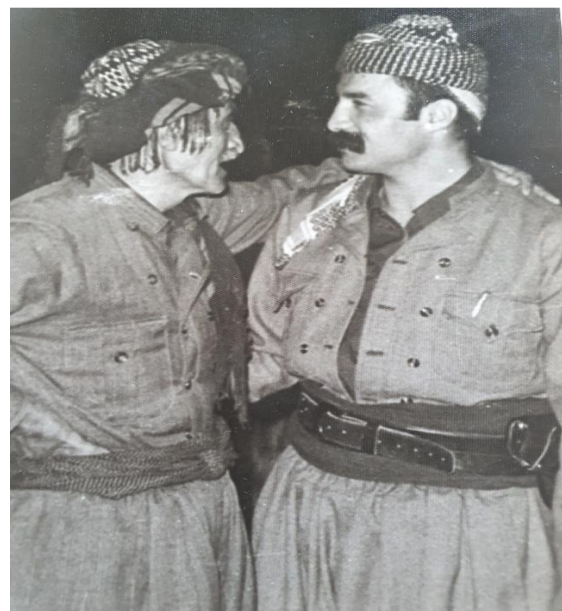
محل عکس منطقه ژاورود دامنه کوه "شانشین" از راست :
 ۱- صلاح ایران دوست ۲- عثمان روشن توده ۳- ناصر حیدری * - پاه
 ۴- کریم بیساران

محل عکس نامعلوم : همراه با یاسین
 ایران دوست (دکتر آرام *)

محل عکس مریوان " دامنه کوه " قلعه برد " نزدیک روستای " چور "
 از راست : ۱- مراد امینی ۲- عثمان روشن توده ۳- مجید حسینی
 ۴- دکتر عثمان حقیقت - بوکان *



محل عکس نامعلوم : حاج حسن خیاط* از شهر مریوان، هوادار و
 دوست نزدیک کومه‌له.



محل عکس نامعلوم : از طرف چپ ۱- احمد فتحی* (لاله حه مه
 مریوان) ۲- میرزا کریم روشن توده* ۳- محمد رشید مصطفی
 سلطانی* ۴- عثمان روشن توده



محل عکس منطقه ژاورود : کمیته سازمانده اورامان
(رشید مولودی دوم از راست، هوشمند روشن توده وسط
چهارم ، یاسین ایراندوست* نشسته اول از چپ) همراه با
غفار غلام ویسی نشسته دوم ، محمد سعادت اول از چپ،
محمد امین الهی دوم از چپ* با شورای روستای بیساران



محل عکس مریوان نزدیک شهرک "کانی دینار" : نفر
اول غفار غلام ویسی نفر سوم رضا محمدی نفر چهارم
عطا رستمی* نفر هفتم عثمان روشن توده نفر دهم امین
مصطفی سلطانی*



محل عکس منطقه مریوان اطراف روستای "دوبلوره"
نشسته : ۱- سعید قدم* - دیواندره ۲- عثمان روشن توده
۳- ایستاده وسط عبدالله دارابی ۴- احمد عزیزپور(دکتر
احمد بانه) ۵- نفر آخر در عقب محمد خضری(فایق
مخابرات) ۶- سهیلا بهرامی ۷-.....۸-...



محل عکس منطقه ژاورود روستای "هه شه میز" از راست ایستاده:

- ۱- عثمان روشن توده
- ۲- رحیم الهی*
- ۳- ساعد و طندوست
- ۴- حبیب الله گویلی (کیلانہ)
- ۵- جلیل معین افشار
- ۶- گلی قبادی
- ۷- عبدالله هوشیاریان*
- ۸- نعیم سنه



محل عکس منطقه ژاورود روستای "سه رهویه" ایستاده از چپ:

- ۱- صابیر میرگه ساره - کامیاران
- ۲- مظفر فرزاد
- ۳- عمر ایلخانیزاده
- ۴- سیف الله یمینان
- ۵- محمد شافعی
- ۶- عبدالله مهتدی
- ۷- عثمان روشن
- ۸- ...
- ۹- سید احمد
- ۱۰- عباس کیلانہ
- ۱۱- حبیب گویلی (کیلانہ)
- ۱۲- حمید خلیلی
- ۱۳- توفیق خلیلی*
- ۱۴- حسین بیکس
- ۱۵- قادر ارژند
- ۱۶- عبدالله شریفی
- ۱۷- عبدالله قادری*
- ۱۸- یمینان
- ۱۹- کمال کابلی



محل عکس منطقه ژاورود روستای "هویه" ایستاده از راست:

- ۱- جلال پینجونی*
- ۲- عبدالله هوشیاریان*
- ۳- محمود قهرمانی
- ۴- عثمان روشن توده
- ۵- اسماعیل ویسی
- ۶- ...
- ۷- ...
- ۸- مصطفی رشیدی
- ۹- ...
- ۱۰- فایق اسماعیلی*
- ۱۱- ...
- ۱۲- سید بختیار اتابک
- ۱۴- محمود سرچی*
- ۱۵- ابراهیم
- ۱۶- روشن توده
- ۱۷- حبیب زردوئی*
- ۱۸- ...
- ۱۹- ...



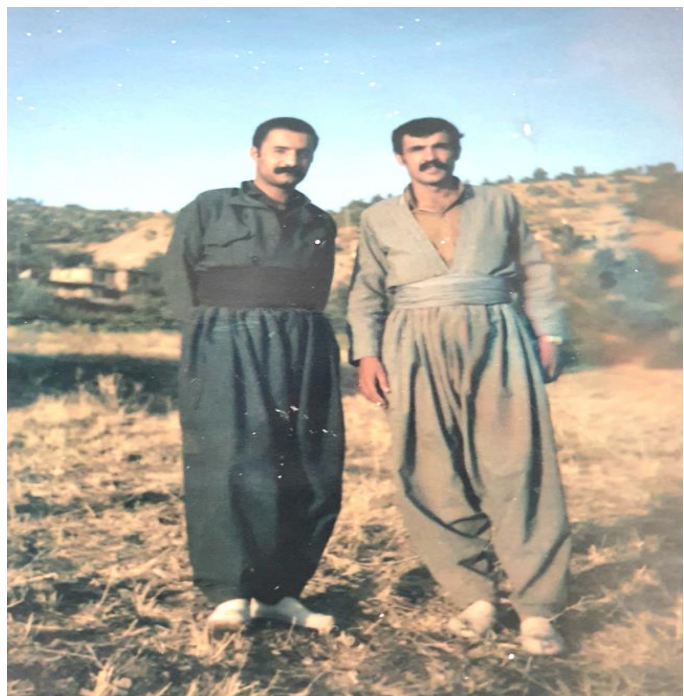
محل عکس منطقه زاو رود ، اویهنگ بلندیهای کوه
 "کوچکه سور" : زخمی شدن واعزام برای معالجه ؛ دو نفر
 وسط ۱- دکتر عثمان حقیقت* ۲- احمد امیری* ۳-
 همراه با چند نفر دیگر واز جمله دونفر راهنما از روستای
 اویهنگ



محل عکس شهر سلیمانیه ایستاده از چپ : ۱- کیهان
 فرزاد* ۲- فریدون دارائی ۳- اسعد توافقی ۴- سیروس
 کرباسی* ۵- عثمان روشن توده ۶- امجدختمی



محل عکس کردستان عراق منطقه "چوار تا" روستای " گه
 وره دیم" همراه با فریدون دارائی سرکشی و ملاقات
 خانواده در مدرسه آنجا بعنوان آواره مسکن گزیده بودند





محل عکس منطقه آلان سردشت نزدیک روستای "مشکبه" به هنگام کنگره موسس حزب کمونیست ایران تابستان 1362
 نشسته از چپ: ۱- هاشم رضائی ۲- رحمان حسین زاده ۳- خسرو رشیدیان* ۴- ابوبکر مدرسی. ایستاده از چپ: ۵- صلاح ایراندوست ۶-
 فاروق بابا میری ۷- نجمه غلامی ۸- عثمان روشن توده ۹- عبدالله دارابی ۱۰ کورش مدرسی ۱۱-



محل عکس کردستان عراق منطقه "شینکاو" تعدادی از اعضای ک.م. کومه له بعد از کنگره چهار ایستاده از چپ: ۱- عمرایلخانیزاده
 ۲- د. جعفر شفیع* ۳- ساعد وطندوست ۴- ایرج فرزاد ۵- ابراهیم عزیزاده ۶- طاهر خالدی
 نشسته از راست ۷- محمد شافعی ۸- عثمان روشن توده ۹- فاروق بابامیری ۱۰- صدیق کمانگر*



محل عکس کردستان عراق منطقه مالومه اردوگاه "گومه سه رد" از راست: ۱- حسین مرادیگی (حمه سور) ۲- محمد شافعی ۳- ساعد
وطني دوست ۴- عمر ایلخانیزاده ۵- عثمان روشن توده ۶- ابراهیم علیزاده ۷- شعله ایرجی



محل عکس کردستان عراق اردوگاه "گومه سه رد" همراه با تعدادی از ک.م. کومه له به هنگام رفتن به مأموریت



محل عکس کردستان عراق اردوگاه مالومه، محبتي مادرانه



محل عکس کردستان عراق منطقه مالومه اردوگاه "گومه سه رد" از راست ۱- شعله ایرجی ۲- جلال اویهننگ- د.جعفر شفیعی* ۳- عثمان روشن توده



محل عکس کردستان عراق اردوگاه مالومه از چپ پشت سر ۱- محمد مصری ۲- عارف مولانائی* ۳- عثمان روشن توده ۴- صدیق کمانگر*
۵- کورش مدرسی ۶- جمشید اویهننگ ۷- هیرش علیزاده ۸- فرح نبوی



محل عکس منطقه بانه نزدیک روستای "هفت تاش" همراه با جمشید خردوزی*



محل عکس منطقه محرمه "شلیر" همراه با محمد امین حسامی



محل عکس منطقه آلان سردشت نزدیک به روستای "مشکپه" از راست ۱- منصور حکمت* ۲- عثمان روشن توده ۳- حبیب فرزاد



محل عکس کردستان عراق منطقه مالومه اردوگاه "گومه سه رد" از راست ۱- خسرو داوور ۲- عثمان روشن توده ۳- کورش مدرسی



کردستان عراق منطقه مالومه از چپ ۱- حبیب گوپلی ۲- کورش مدرسی ۳- توفیق الیاسی* ۴- ناصر جاوید ۵- عثمان روشن توده



محل عکس کردستان عراق منطقه مالومه اردوگاه "گومه سه رد" از چپ ۱- عمر ایلخانیزاده ۲- ساعد و طندوست ۳- محمد شافعی ۴- غزل بهرامی ۵- عثمان روشن توده ۶- شعیب زکریائی ۷- کورش مدرسی ۸- اعظم کم گوپان



کردستان عراق منطقه مالومه از راست ۱- جمشید اویهنک ۲- کورش مدرسی ۳- عثمان روشن توده ۴- محمد شافعی ۵- حبیب الله قصاب
۶- میرزا کریم روشن توده* ۷- شهناز خندانی ۸- مریم عبدالهی ۹- ستار اویهنک



از راست ۱- جمشید اویهنک ۲- حبیب الله قصاب ۳- خسرو اور ۴- عثمان روشن توده ۵- محمد شافعی ۶- میرزا کریم روشن توده*
۷- فرح نبوی ۸- شایسته محمدیان ۹- شهناز خندان ۱۰- ستار اویهنک



منطقه بانہ دامنه کوه سورين نزديک روستای "کنده سوره" از راست ۱- سوسن فریقی* ۲- عثمان روشن توده ۳- ملکه عزتی



منطقه بانہ دامنه کوه سورين نزديک روستای "کنده سوره" همراه با شوکی خير آبادی*



محل عکس کردستان عراق منطقه مالومه همراه با تعدادی از گردان شوان



محل عکس کردستان ایران نامعلوم همراه با تعدادی از گردان آریز



محل عکس کردستان ایران نامعلوم همراه با تعدادی از گردان شاهو



محل عکس کردستان عراق اردو گاه مالومه مدرسه حزبی "اکتبر" تابستان ۱۳۶۴



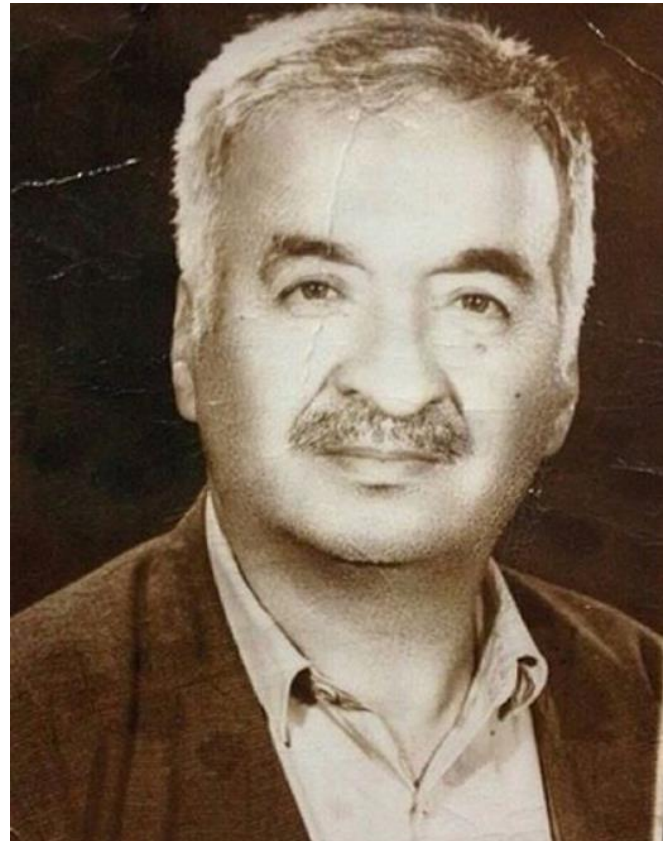
کردستان عراق منطقه "شینکاو" جلال طالبانی مهمان کومه له پائیز ۱۳۶۲



فواد مصطفی سلطانی* شخصیتی که در مسیر زندگی سیاسی و شخصی من تأثیر زیادی داشت



محل عکس نامعلوم به احتمال یکی از اردوگاههای کومه له "شینکاوای"



پدر و مادر دلسوزم که زندگی آنها تحت تأثیر انتخاب سیاسی من با سختی‌ها و رنج و مصیبت‌های زیادی همراه گردید و هیچ‌گاه دم به

اعتراض نزدند



این یادداشتها زوایایی از زندگی مبارزاتی و شخصی مرا به عنوان یک فعال چپ در جامعه ایران و خصوصاً کردستان به تصویر میکشد. اینها دربرگیرنده مسائل و موضوعاتی هستند که لازم است و میتوان آنها را از دو زاویه و جنبه متفاوت مورد توجه و مطالعه قرارداد، از یک سو شامل داستان زندگی شخصی من میشود، که بیشتر چگونگی مسیر زندگی مرا نشان خواهد داد از سوی دیگر جنبه تاریخی این قضیه است که روایت شخص من از یک مجموعه حوادث تاریخی میباشد، که ممکن است با روایت کس دیگری از همان حوادث متفاوت باشد ما آنهایی که در یک مسیری مشترک، در مجموعه‌ای از رویدادها و حوادث تاریخی معین و نسبتاً همسایه حضور داشته‌ایم، مجال پرداختن همه جانبه حوادث را در گذشته و در آن زمان نداشته‌ایم. شاید این دلیلی باشد که امروز بتوانیم دوباره به آنها برگردیم و با نگاهی وسیعتر و عمیقتر به آنها بنگریم و از زاویه‌ی جدیدی به کنکاش و بررسی آنها بپردازیم؛ تا اگر درس و تجربه‌ای از آنها حاصل باشد، از آنها بیاموزیم